



پایش تحولات تجارت جهانی

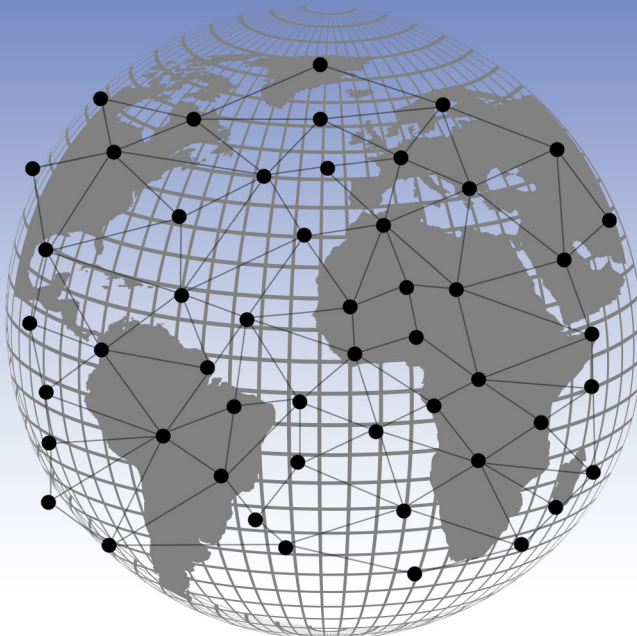
شماره ۱۲۱

تحولات جهانی انرژی در آستانه ۲۰۲۶

راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵ آمریکا: بازتعریف اولویت‌ها در نظم جهانی

اقتصاد ایالات متحده آمریکا در ۲۰۲۶

آمریکا و مسیرهای ترانزیتی اوراسیا



آذر ۱۴۰۴



مرکز پژوهش های اتاق ایران

پایش تحولات تجارت جهانی

گزارش شماره صد و بیست و یک

مدیریت دیپلماسی اقتصادی و آینده پژوهی

تهیه و تدوین: سید حسین طباطبایی نسب

همکاران این شماره: فرزاد کلاته، حسین رحمانی زاده

تاریخ انتشار: آذر ۱۴۰۴

واژگان کلیدی: آمریکا، چین، هند، اوراسیا، عربستان سعودی، ژئواکونومیک، انرژی

شناسه گزارش: RC-1404-MEF-E2-OR-1153

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

مرکز پژوهش های هادر شبکه های اجتماعی:

Instagram: @rc.iccima.ir

Telegram: @rc_iccima

Twitter: @rc_iccima

فهرست مطالب

۵	تحولات جهانی انرژی در آستانه ۲۰۲۶: سناریوهای تقاضا، ریسک‌های ژئوپلیتیک و استراتژی تولید اوپک پلاس
۱۱	اقتصاد ایالات متحده آمریکا در ۲۰۲۶
۲۰	کشورهای خلیج فارس و فلزات خاکی کمیاب: شکل‌دهی به یک سیستم جهانی در میانه رقابت‌های ژئواکونومیک
۲۸	استراتژی تنوع اقتصادی هند: توازن بین کریدورهای ژئوپلیتیکی و معضل انرژی
۳۵	آمریکا و مسیرهای ترانزیتی اوراسیا: ابزارهای ژئوپلیتیک و شتاب‌دهنده
۴۴	تحول روابط اقتصادی و استراتژیک ایالات متحده و عربستان سعودی: از نفت تا فناوری و چشم‌انداز ۲۰۳۰
۵۴	عصر ژئواکونومی: هنگامی که اقتصاد به سلاح تبدیل می‌شود
۵۸	راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵ آمریکا: بازتعریف اولویت‌ها در نظم جهانی
۶۵	کوتاه از جهان

تحولات جهانی انرژی در آستانه ۲۰۲۶: سناریوهای تقاضا، ریسک‌های ژئوپلیتیک و استراتژی تولید اوپک پلاس

بازار جهانی انرژی در یک مرحله تاریخی از عدم قطعیت ساختاری قرار دارد، جایی که آرمان‌های بلندمدت اقلیمی با واقعیت‌های کوتاه‌مدت امنیت انرژی، قابلیت اطمینان عرضه و الزامات رشد اقتصادی در تضاد هستند. در سال‌های اخیر، تمرکز جهانی بر «گذار انرژی» به عنوان جایگزینی سریع برای سوخت‌های فسیلی استوار بود، اما شواهد جدید نشان می‌دهد که تحولات کنونی بیشتر به سمت «افزایش انرژی» متمایل است؛ به این معنی که منابع تجدیدپذیر به جای جایگزینی، به پایگاه رو به رشد نفت و گاز اضافه می‌شوند. این دینامیک، که ریشه در افزایش استانداردهای زندگی در کشورهای در حال توسعه و اضطراب‌های ژئوپلیتیک دارد، سیاست‌گذاران را به سمت اولویت‌دهی به دسترسی و مقرون به صرفه بودن انرژی نسبت به اقدامات قاطع کربن‌زدایی سوق داده است.

گزارش اخیر آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) با عنوان «چشم‌انداز جهانی انرژی ۲۰۲۵»، که همزمان با اجلاس COP۳۰ در برزیل منتشر شد، این تنش‌ها را در قالب سه سناریوی محتمل برای تحول سیستم انرژی تا سال ۲۰۵۰ به روشنی ترسیم می‌کند. بازگشت سناریوی «سیاست‌های جاری» که از سال ۲۰۱۹ در گزارش‌ها حذف شده بود، پیام روشنی داشت: اگر دولت‌ها صرفاً به سیاست‌های کنونی پایبند بمانند، تقاضای جهانی برای نفت و گاز نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه تا اواسط قرن نیز به رشد خود ادامه خواهد داد. این امر نه تنها اهداف توافق پاریس را کاملاً از دسترس خارج می‌کند، بلکه دمای جهانی را تا سال ۲۱۰۰ به ۲.۹ درجه سانتی‌گراد بالاتر از سطوح پیش‌اصنعتی خواهد رساند. این سناریو، که بنا به درخواست ایالات متحده و در واکنش به انتقاداتی مبنی بر موضع ضد سوخت فسیلی آژانس احیا شد، واقع‌گرایی و عمل‌گرایی را در مواجهه با عقب‌نشینی‌های اخیر در سیاست‌های اقلیمی اروپا و آمریکا منعکس می‌کند.

در سوی دیگر این طیف، قدرت‌های اصلی تولیدکننده نفت، یعنی سازمان کشورهای صادرکننده نفت و متحدانش (اوپک پلاس)، در حال پیگیری استراتژی‌ای در بازار هستند که نشان از عزم آنها برای

تثبیت سهم خود در دوران جدید انرژی دارد. در ماه‌های اخیر، کلیدی‌ترین اعضای این گروه، با افزایش غیرمنتظره تولید، هدف خود را بازپس‌گیری سهم بازار در مواجهه با رقبایی مانند آمریکا، کانادا و برزیل قرار دادند. این استراتژی در فضایی از خوش‌شانسی ژئوپلیتیک تقویت شده است؛ چرا که درگیری‌هایی نظیر جنگ در اوکراین یا تنش‌های اخیر ایران و اسرائیل، ریسک‌های عرضه را افزایش داده و حاشیه سود این تولیدکنندگان را تقویت کرده است. همچنین، پدیده‌ای که برخی تحلیلگران آن را «عامل ترامپ» نامیده‌اند، نقش مهمی در همسویی استراتژیک عربستان سعودی، به عنوان تاثیرگذارترین عضو اوپک پلاس، با منافع کوتاه‌مدت ایالات متحده ایفا کرده است، که در نهایت به افزایش تولید برای پایین نگه داشتن قیمت‌ها در یک محدوده مطلوب (حدود ۶۰ تا ۶۵ دلار برای هر بشکه برنت) منجر شده است.

بنابراین، اقتصاد جهانی در حال حاضر در تقاطع دو نیروی قدرتمند قرار دارد: یک چشم‌انداز بلندمدت که در آن مصرف انرژی به دلیل رشد اقتصادهای نوظهور و نیازهای فناورانه (مانند مراکز داده و هوش مصنوعی) ۳۲ درصد تا سال ۲۰۵۰ افزایش می‌یابد؛ و یک استراتژی بازار کوتاه‌مدت که در آن تولیدکنندگان سنتی تلاش می‌کنند با استفاده از نفوذ ژئوپلیتیک و ظرفیت مازاد خود، سهم بیشتری از کیک انرژی را به دست آورند. این گزارش تحلیلی، ضمن بررسی جزئیات سناریوهای IEA و استراتژی‌های اوپک پلاس، ریسک‌های امنیتی ناشی از تسلط چین بر مواد معدنی حیاتی را نیز برجسته می‌سازد و به سیاست‌گذاران دیدگاهی منسجم از این محیط پیچیده ارائه می‌دهد.

چشم‌انداز بلندمدت انرژی: رشد تقاضا در سایه سیاست‌های متزلزل

آژانس بین‌المللی انرژی در «چشم‌انداز جهانی انرژی ۲۰۲۵» خود، تصویر پیچیده‌ای از آینده تقاضا ارائه می‌دهد که نشان‌دهنده کاهش اولویت‌بندی تغییرات اقلیمی در سطح ملی و بین‌المللی است. در تمام سناریوهای مدل‌سازی شده، تقاضای جهانی انرژی تا سال ۲۰۵۰ نسبت به سطح فعلی ۳۲ درصد افزایش می‌یابد که این افزایش عمدتاً ناشی از نیازهای کشورهای نوظهور و در حال توسعه در بخش‌هایی نظیر حمل و نقل جاده‌ای، مواد اولیه پتروشیمی و هوانوردی است. حتی در سناریوی

«سیاست‌های جاری»، که فرض می‌کند دولت‌ها سیاست‌های موجود را بدون تغییر حفظ خواهند کرد، مصرف گاز تا دهه ۲۰۳۰ به رشد خود ادامه می‌دهد.

بازگشت سناریوی سیاست‌های جاری که افزایش مداوم مصرف نفت را نشان می‌دهد، به مثابه پذیرش واقع‌گرایانه روندهای کنونی است. اگرچه برخی تحلیلگران این سناریو را به اشتباه عقب‌نشینی IEA از پیش‌بینی‌های قبلی مبنی بر اوج تقاضا در پایان این دهه تعبیر کردند، اما مقایسه دقیق‌تر نشان می‌دهد که سناریوی جدید در واقع بازنگری قابل توجهی رو به پایین است نسبت به پیش‌بینی‌های CPS سال ۲۰۱۹ که افزایش تقاضای نفت را تا ۱۲۱ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۴۰ نشان می‌داد. این بازنگری نشان‌دهنده تأثیر انکارناپذیر گذار انرژی بر ترکیب کلی انرژی جهانی در شش سال گذشته، هرچند با سرعتی کمتر از حد انتظار، است.

در مقابل، سناریوی «سیاست‌های اعلام شده» یا SPS، که فرض می‌کند دولت‌ها تنها بخشی از برنامه‌های اعلام شده خود را اجرا خواهند کرد، پیش‌بینی می‌کند که مصرف سوخت‌های فسیلی قبل از سال ۲۰۳۰ به اوج خواهد رسید. با این حال، حتی در این مسیر نسبتاً خوش‌بینانه، جهان همچنان هدف ۱.۵ درجه سانتی‌گراد توافق پاریس و حتی هدف ۲ درجه سانتی‌گراد را از دست خواهد داد و دمای کره زمین تا سال ۲۰۶۰ به ۲.۵ درجه سانتی‌گراد افزایش می‌یابد. این شکاف بزرگ نشان می‌دهد که تضعیف تعهدات انرژی پاک، به ویژه در پی تغییر جهت سیاست انرژی ایالات متحده تحت قانون «لایحه بزرگ زیبای یکپارچه»، که نفت، گاز، زغال‌سنگ و انرژی هسته‌ای را بر انرژی‌های تجدیدپذیر اولویت می‌دهد، پیامدهای ملموسی داشته است. برای مثال، IEA اشاره می‌کند که به دلیل این تغییر سیاست در آمریکا، ظرفیت نصب شده تجدیدپذیر تا سال ۲۰۳۵ در این کشور ۳۰ درصد کمتر از پیش‌بینی سال گذشته خواهد بود و تعداد خودروهای برقی در جاده‌ها ۶۰ درصد کاهش می‌یابد.

مرزهای جدید امنیت انرژی: مواد معدنی حیاتی و تقاضای برق

آژانس بین‌المللی انرژی هشدار می‌دهد که امنیت جهانی انرژی اکنون با مجموعه‌ای از تهدیدات بی‌سابقه مواجه است که فراتر از ریسک‌های سنتی عرضه سوخت فسیلی قرار دارند؛ این تهدیدات

جدید عمدتاً اقتصادی و فناورانه هستند. یکی از مبرم‌ترین جبهه‌های جدید امنیت انرژی، تمرکز کنترل مواد معدنی حیاتی است که برای فناوری‌های انرژی پاک ضروری هستند.

چین بر بخش قابل توجهی از ظرفیت پردازش جهانی مواد معدنی کلیدی مانند لیتیوم، کبالت، عناصر خاکی کمیاب و نیکل (که همگی برای باتری‌ها، فناوری‌های تجدیدپذیر و حتی سیستم‌های دفاعی حیاتی هستند) تسلط دارد؛ بر اساس گزارش IEA، این میزان حدود ۷۰ درصد از ظرفیت جهانی را شامل می‌شود. محدودیت‌های اخیر صادراتی چین بر برخی مواد معدنی، که در بستر تنش‌های تجاری با ایالات متحده اعمال شد، نشان داد که چگونه ژئوپلیتیک می‌تواند به سرعت زنجیره‌های تأمین جهانی را متزلزل کند. مدیر اجرایی IEA تأکید کرد که این مسئله، «خط مقدم جدید امنیت انرژی» است و برخلاف شوک‌های نفتی سنتی، ریسک‌های عرضه این مواد می‌توانند سرعت توسعه همان فناوری‌هایی را که قرار است وابستگی به سوخت‌های فسیلی را کاهش دهند، کند سازد.

علاوه بر ریسک‌های عرضه مواد اولیه، سیستم انرژی جهانی با پدیده رشد انفجاری تقاضای برق مواجه است که ناشی از افزایش نیاز مراکز داده و هوش مصنوعی است. IEA انتظار دارد که سرمایه‌گذاری در مراکز داده در سال جاری به ۵۸۰-میلیارد دلار برسد که از ۵۴۰-میلیارد دلار هزینه شده برای عرضه جهانی نفت فراتر می‌رود. تا سال ۲۰۳۵، مصرف برق توسط مراکز داده سه برابر خواهد شد، هرچند که این میزان کمتر از ۱۰ درصد از کل رشد تقاضای برق جهانی را تشکیل می‌دهد. نکته حائز اهمیت این است که بیش از ۸۵ درصد از ظرفیت‌های جدید مراکز داده در دهه آینده در ایالات متحده، چین و اتحادیه اروپا متمرکز خواهد شد و این تمرکز جغرافیایی، فشار مضاعفی بر شبکه‌های برق از قبل شلوغ وارد می‌کند.

با این وجود، منابع تجدیدپذیر در حال تبدیل شدن به بزرگترین منبع انرژی واحد هستند، به طوری که در اوایل دهه ۲۰۴۰، ۴۰ تا ۴۵ درصد از عرضه افزایشی انرژی در سناریوهای مختلف را تأمین خواهند کرد. با این حال، این رشد عظیم قادر به خنثی کردن کامل شتاب سوخت‌های فسیلی، به ویژه با توجه به تقاضای بالای محصولات نفتی مانند بنزین و دیزل در کشورهایی که مقرون به صرفه بودن انرژی را

در اولویت قرار می‌دهند، نیست.

استراتژی اوپک پلاس: بازپس‌گیری سهم بازار و نفوذ ژئوپلیتیک

در حالی که IEA به آینده‌ای می‌نگرد که در سناریوی سیاست‌های جاری، سهم اوپک پلاس از بازار جهانی نفت تا سال ۲۰۵۰ به ۵۵ درصد افزایش می‌یابد و تولید این گروه می‌تواند به رکورد ۶۲ میلیون بشکه در روز برسد، این کارتل در حال حاضر در یک تلاش استراتژیک برای بازپس‌گیری سهم بازار در کوتاه‌مدت است. پس از سال‌ها کاهش تولید برای حفظ قیمت‌ها، اعضای کلیدی اوپک پلاس، از جمله هشت کشور مهم (V8)، تولید خود را در اوایل سال جاری به میزان قابل توجهی افزایش دادند؛ مجموع افزایش تولید این گروه حدود ۲.۹ میلیون بشکه در روز بوده است.

این تغییر جهت استراتژیک در واکنش به رقابت فزاینده تولیدکنندگان غیر اوپک، به ویژه در ایالات متحده، کانادا، برزیل و گویان صورت گرفت. اگرچه افزایش تولید منجر به مازاد عرضه و فشار بر قیمت‌ها شد، اما این استراتژی به دلیل عوامل خارجی تقویت شد. به گفته تحلیلگران، اوپک پلاس در مواجهه با کاهش سود خود، تا حدودی خوش‌شانسی آورد؛ عواملی نظیر جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، تحریم‌های ایالات متحده علیه بخش نفت روسیه و انباشت ذخایر توسط چین، باعث کاهش فشارهای قیمتی شدند و استراتژی تولید اوپک پلاس را در کل موفقیت‌آمیز کردند.

عامل مهم دیگر در این تصمیمات، سیاست‌های ایالات متحده است. بازگشت دونالد ترامپ به کاخ سفید و درخواست او از ریاض برای افزایش تولید به منظور کاهش قیمت نفت، نقش محوری داشت. عربستان سعودی، به عنوان بزرگترین صادرکننده نفت جهان، همواره تلاش کرده است تا منافع ایالات متحده را به عنوان «یک دارایی مهم» در دیپلماسی خود با واشنگتن حفظ کند. این همسویی استراتژیک به توافقاتی منجر شد؛ از جمله تصویب اعلامیه مشترک در مورد انرژی هسته‌ای غیرنظامی و دسترسی ریاض به سیستم‌های هوش مصنوعی پیشرفته ساخت آمریکا. محدوده قیمت ۶۰ تا ۶۵ دلار برای هر بشکه نفت برنت نه تنها برای ترامپ مطلوب است، بلکه برای تولیدکنندگان آمریکایی نیز سودآور است و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا سطح تولید فعلی خود را حفظ کنند.

پیامدهای سیاستی و ملاحظات برای تولیدکنندگان منطقه‌ای

روندها و استراتژی‌های جهانی فوق، پیامدهای مستقیمی برای کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه و شمال آفریقا دارند. برای بازیگران بزرگ نفتی منطقه، از جمله ایران، که در میانه تنش‌های ژئوپلیتیک و تحریم‌های خارجی فعالیت می‌کند، ترکیب سناریوهای IEA و استراتژی اوپک پلاس حاوی نکات مهمی است.

از یک سو، در سناریوی «سیاست‌های جاری IEA»، تقاضای جهانی برای نفت تا سال ۲۰۵۰ افزایش می‌یابد و این امر ظرفیت بیشتری برای عرضه فراهم می‌سازد. این چشم‌انداز بلندمدت تقاضای قوی، به نفع کشورهایی است که ذخایر نفتی قابل توجهی دارند. در عین حال، استراتژی اوپک پلاس برای افزایش تولید و کسب سهم بیشتر از بازار، در صورتی که موفق به تثبیت قیمت‌ها در محدوده سودآور شود، به طور غیرمستقیم به نفع تمام اعضای این سازمان است. با این حال، باید توجه داشت که پویایی‌های داخلی اوپک پلاس، به ویژه همسویی قوی میان عربستان سعودی و ایالات متحده در تعیین سطح تولید و قیمت هدف (۶۰ تا ۶۵ دلار)، می‌تواند فشارهای بیشتری بر کشورهایی که خارج از این توافقات دیپلماتیک عمل می‌کنند، وارد سازد.

علاوه بر این، بی‌ثباتی‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای، مانند بی‌ثباتی در خاورمیانه و حملات به کشتی‌رانی در دریای سرخ، که به عنوان بخشی از «مجموعه بی‌سابقه تهدیدات امنیتی» توسط IEA برجسته شده‌اند، ریسک پرمیوم نفت را افزایش می‌دهند. این امر در حالی که قیمت نفت را بالا نگه می‌دارد و به سود صادرکنندگان است، اما در عین حال، آسیب‌پذیری سیستم انرژی جهانی به شوک‌های ناگهانی، جنگ‌ها و اختلافات تجاری را تقویت می‌کند.

در نهایت، سیاستگذاران باید درک کنند که گذار انرژی صرفاً جایگزینی منابع نیست، بلکه افزایش پیچیدگی و آسیب‌پذیری سیستم است. تمرکز بر امنیت مواد معدنی حیاتی و مقاومت شبکه‌های برق در برابر تهدیدات سایبری و آب و هوایی، به اندازه مدیریت عرضه سنتی نفت و گاز، برای ثبات اقتصادی در دهه‌های آینده حیاتی خواهد بود. جهان در حال حرکت به سمت آینده‌ای است که در آن انتخاب‌های

سیاسی، نه پیش‌بینی‌های صرف، مسیر حرکت انرژی را تعیین می‌کند.

اقتصاد ایالات متحده آمریکا در ۲۰۲۶

مقدمه: توازن شکننده استثنائگرایی اقتصادی

اقتصاد ایالات متحده در آستانه سال ۲۰۲۶ میلادی، در حالی که همچنان به عنوان موتور اصلی رشد جهانی و تکیه‌گاه نظام مالی بین‌المللی شناخته می‌شود، با مجموعه‌ای از فشارهای داخلی و خارجی مواجه است که تعادل تاریخی آن را به چالش می‌کشد. در نیمه دوم سال ۲۰۲۵، با وجود پیشرفت‌های چشمگیر در حوزه‌های مرتبط با هوش مصنوعی که سرمایه‌گذاری عظیمی را جذب کرد، عدم قطعیت ناشی از سیاست‌های تجاری، به‌ویژه تعرفه‌های اعلام شده توسط دولت، همراه با اختلالات ناشی از طولانی‌ترین تعطیلی دولت، تصویری مبهم از وضعیت اقتصادی ارائه داد. در این میان، نشانگرهای کلان اقتصادی همچنان قدرتمند باقی ماندند؛ نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در سه‌ماهه دوم ۲۰۲۵ به ۳.۸ درصد رسید و بازارهای سهام صعودی بودند، که تا حدی پیش‌بینی‌های تیره‌وتار اقتصاددانان را به تعویق انداخت. این تناقض، جوهره وضعیت کنونی را شکل می‌دهد: اقتصاد آمریکا در کوتاه‌مدت از پویایی ذاتی و نوآوری فناوری، به‌ویژه در حوزه هوش مصنوعی، سود می‌برد، اما در بلندمدت، گرفتار چالش‌های ساختاری سیاست مالی و بدهی عمومی است.

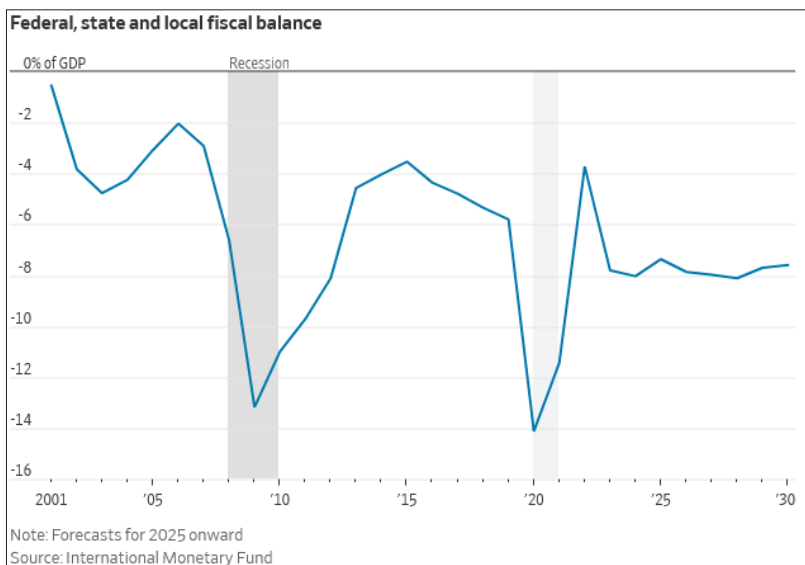
نگاه به تجربه‌های خارجی در اروپا می‌تواند هشدار جدی برای واشنگتن باشد. دولت‌ها در کشورهایی مانند بریتانیا و فرانسه در یک معمای سه‌گانه گرفتار شده‌اند: تلاش برای جلب رضایت رأی‌دهندگان، آرام کردن بازار وام‌دهندگان (بازار اوراق قرضه)، و در عین حال انجام اقدامات صحیح برای رشد اقتصادی. به عنوان مثال، دولت بریتانیا مجبور شد وعده‌های خود برای رشد اقتصادی را نادیده بگیرد و به جای آن بر بازار اوراق قرضه تمرکز کند. این فشارها، که منجر به کنار گذاشتن برنامه‌های کارآمد اقتصادی (مانند افزایش مالیات بر درآمد در بریتانیا) به نفع افزایش‌های کوچک‌تر و تأخیری شد، نشان می‌دهد که چگونه ملاحظات سیاسی می‌تواند اقدامات لازم برای ثبات مالی را محدود کند. آمریکا هنوز به طور کامل در این سه‌گانه گرفتار نشده است، عمدتاً به دلیل تقاضای جهانی برای دلار که همچنان

پول را به سمت اوراق خزانه‌داری هدایت می‌کند. با این حال، علائم نگران‌کننده‌ای در حال ظهور است. وضعیت مالی ایالات متحده در واقع وخیم‌تر از بریتانیا است؛ صندوق بین‌المللی پول تخمین زده است که بدهی دولت آمریکا کمی کمتر از ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد بود، در حالی که کسری بودجه با رقمی بیش از ۷ درصد، یکی از بزرگترین ارقام در جهان توسعه‌یافته محسوب می‌شود. این ارقام در مقایسه با بریتانیا (بدهی ۹۵ درصد و کسری ۴.۳ درصد) نشان‌دهنده ابعاد بزرگ‌تر چالش‌های مالی آمریکا است.

علاوه بر بدهی، عدم اراده سیاسی برای مقابله با این مسائل مشهود است. اقدامات اصلاحی مالی، مانند افزایش مالیات - که آمریکا پایین‌ترین سهم مالیات به تولید ناخالص داخلی را در میان کشورهای گروه G-۷ دارد - یا کاهش مخارج، به دلیل ترس سیاستمداران از عدم انتخاب مجدد، به سادگی کنار گذاشته می‌شوند. این گزارش به تحلیل عمیق این چالش‌ها، از جمله نقش دلار و تهدیدات آن، تأثیر سیاست‌های تجاری بر اقتصاد داخلی و جهانی، و سناریوهای محتمل برای سال ۲۰۲۶ می‌پردازد، در حالی که تأثیر پویایی فناوری بر تاب‌آوری اقتصاد آمریکا را نیز بررسی می‌کند.

بحران کسری بودجه و معمای سیاسی: فشار بدهی و درس‌هایی از اروپا

یکی از فوری‌ترین نگرانی‌ها برای سیاستگذاران آمریکایی، افزایش مداوم استقراض در سطوحی است که معمولاً با دوران رکود مرتبط است. ناتوانی در اجرای اقدامات اصلاحی ضروری به دلیل تشنگی سیاسی، یک معضل کلیدی است. تجربه بریتانیا در سال ۲۰۲۵، زمانی که وحشت بازار اوراق قرضه در دوران کوتاه نخست‌وزیری لیز تراس به سیاستمداران نشان داد که باید به خواسته‌های وام‌دهندگان توجه کنند، یک زنگ خطر مهم بود. با این حال، به نظر می‌رسد واشنگتن هنوز از اراده سیاسی لازم برای جلوگیری از تشدید بحران مالی برخوردار نیست.



در حالی که آمریکا پایین‌ترین نرخ مالیات (۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی) و همچنین پایین‌ترین میزان مخارج دولتی را در میان کشورهای گروه G-۷ دارد، که نشان‌دهنده فضای اقتصادی برای اعمال تغییرات است، اجرای واقعی این تغییرات به شدت دشوار است. نمونه‌های متعددی از عقب‌نشینی سیاسی در برابر فشارها وجود دارد: در بریتانیا، ایده افزایش کارآمد مالیات بر درآمد که مورد علاقه بازار اوراق قرضه بود، به نفع افزایش‌های کوچک‌تر و کم‌اثرتر بر بازنشتگی و سرمایه‌گذاری‌های شرکتی کنار گذاشته شد، زیرا هدف تأمین مخارج رفاهی بود که توسط اعضای پارلمان تحمیل شده بود. این نشان می‌دهد که چگونه ملاحظات کوتاه‌مدت سیاسی، اقدامات بلندمدت اقتصادی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

سپر دلار در برابر شوک‌ها و تهدیدات آن

تنها چیزی که در حال حاضر بین ایالات متحده و یک وحشت بزرگ در بازار بدهی قرار گرفته است، وضعیت دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی و دارایی تجارت بین‌المللی است. این نقش، جریان ثابتی از سرمایه خارجی را برای تأمین مالی کسری بودجه عظیم دولت و واردات ضروری می‌سازد. اما این سپر

غیرقابل شکست نیست. چهار تهدید اصلی و هم‌پوشاننده متوجه موقعیت دلار است: عرضه، چین، ایمنی ذخایر، و دور کردن متحدان.

تهدید «عرضه» بزرگترین نگرانی است، زیرا ایالات متحده در حال متحمل شدن کسری‌های مالی در نزدیک به سطوح بی‌سابقه زمان صلح، علاوه بر کسری بزرگ حساب جاری است. این وضعیت، نیاز به جذب مداوم سرمایه خارجی را به یک موقعیت ناپایدار تبدیل می‌کند. از سوی دیگر، چین تلاش کرده است بخشی از تجارت خود را به یوان منتقل کند، هرچند که دلار همچنان ارز غالب در پرداخت‌های بین‌المللی است. تهدید سوم، نگرانی در مورد ایمنی ذخایر دلاری است؛ کشورهایی مانند چین، روسیه و ترکیه در پی نگرانی از مسدود شدن یا مصادره ذخایر دلاری توسط واشنگتن، بخشی از ذخایر خود را با طلا جایگزین کرده‌اند. در نهایت، تعرفه‌ها و تهدید به وضع عوارض یکجانبه بر ذخایر نگهداری شده در اوراق خزانه‌داری، متحدان آمریکا را نیز نگران کرده است. اگرچه هنوز هیچ یک از این عوامل آسیب جدی به وضعیت ذخیره دلار وارد نکرده‌اند، اما همه آن‌ها آسیب‌رسان هستند و این خطر وجود دارد که بازار با پیش‌بینی خروج تدریجی خریداران خارجی، بازده اوراق خزانه‌داری را افزایش دهد.

سیاست تجاری ناکارآمد و واکنش بازار: هزینه‌های تعویق‌یافته سیاست تجاری

عدم قطعیت در حوزه سیاست تجاری به عنوان یکی از عوامل اصلی کند شدن رشد جهانی و آمریکایی در سال ۲۰۲۵ شناخته شد. سیاست‌های تعرفه‌ای در ایالات متحده، که به منزله یک مالیات ناکارآمد بر خرید برخی کالاهای خارجی است، به لحاظ سیاسی بسیار شکننده بوده است. در حالی که برخی تعرفه‌ها ممکن است به طور موقت محبوبیت داشته باشند، اعتراض بازار اوراق قرضه و رأی‌دهندگان منجر به عقب‌نشینی‌های سریع شده است. به عنوان مثال، در پی وحشت بازار اوراق قرضه در ماه آوریل، تعرفه‌های متقابل پیشنهادی به تعویق افتاد و سپس به شدت کاهش یافت. نرخ مؤثر تعرفه‌ها از ۲۸ درصد به ۱۸ درصد رسید، هرچند که این رقم همچنان بالاترین میزان از سال ۱۹۳۴ محسوب می‌شود. علاوه بر این، نگرانی رأی‌دهندگان در مورد قیمت مواد غذایی باعث شد تعرفه‌ها بر واردات قهوه، موز و برخی گوشت‌ها لغو شوند. این اقدامات، اگرچه از نظر اقتصادی منطقی بودند، اما نشان‌دهنده



محدودیت‌های سیاسی در استفاده از تعرفه به عنوان ابزار مالی است.

اقتصاددانان هشدار داده بودند که تعرفه‌ها و سیاست‌های تجاری پرنوسان، هزینه‌های بلندمدت سیاسی و اقتصادی خواهند داشت. با این حال، عدم مشاهده اثرات منفی بزرگ در کوتاه‌مدت تا حدی به این دلیل بود که پس از سقوط بازار سهام و افزایش شدید بازده اوراق خزانه‌داری در آوریل، تعرفه‌های اعلام شده کاهش یافته، به تعویق افتاده یا مورد مذاکره مجدد قرار گرفتند. بنابراین، انضباط بازار تا حد زیادی توانست مسیر سیاست تجاری را تعدیل کند.

پیامدهای سیاست‌های تجاری برای ایران و منطقه

بی‌ثباتی و غیرقابل پیش‌بینی بودن محیط سیاست تجاری آمریکا، نه تنها سرمایه‌گذاری را تضعیف می‌کند، بلکه جایگاه جهانی آمریکا به عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی را نیز تضعیف می‌نماید. برای کشورهایی مانند ایران که تحت تأثیر تحریم‌های ثانویه و فشار تجارت بین‌المللی قرار دارند، نوسانات در سیاست‌های آمریکا به ویژه در قبال چین و روسیه که از شرکای تجاری کلیدی ایران هستند- اهمیت حیاتی دارد.

نگرانی‌های مطرح شده مبنی بر اینکه چین، روسیه و ترکیه ذخایر دلاری خود را با طلا جایگزین کرده‌اند، مستقیماً به دلیل نگرانی از مسدود شدن یا مصادره دارایی‌های دلاری توسط واشنگتن است. این امر برای اقتصادهایی مانند ایران که به شدت در معرض خطر ابزارهای فشار مالی آمریکا هستند، یک سیگنال قوی جهت تسریع فرآیند دلارزدایی و جستجوی کانال‌های جایگزین تجارت، مانند افزایش تجارت مبتنی بر ارزهای محلی یا تهاتر با طلا، محسوب می‌شود. همچنین، تمایل آمریکا به استفاده از تعرفه‌ها و ابزارهای تجاری به عنوان اهرم سیاسی، حتی در قبال متحدان، نشان‌دهنده محیطی است که در آن توافقات تجاری بین‌المللی به راحتی نقض می‌شوند، که این خود ریسک‌های موجود برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تجارت در منطقه‌ای پرریسک مانند خاورمیانه را افزایش می‌دهد.

سناریوهای اقتصادی ۲۰۲۶

اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۶ با سه سناریوی محتمل مواجه است که نوسانات بازار و جهت‌گیری سیاست پولی را تعیین خواهد کرد.

۱. سناریوی خط پایه: رشد آهسته و فرود نرم (Goldilocks)

سناریوی خط پایه یا 'Goldilocks' پیش‌بینی می‌کند که ایالات متحده برای چند ماه دچار رکود رشد (رشد تولید ناخالص داخلی کمتر از روند بلندمدت) خواهد شد، اما به دنبال آن بهبود یافته و نرخ تورم به تدریج به سمت هدف ۲ درصدی فدرال رزرو کاهش می‌یابد. این سناریو به این دلیل محتمل‌تر است که انضباط بازار و مشاوران اقتصادی توانسته‌اند کاخ سفید را مجبور به عقب‌نشینی از تعرفه‌های بسیار بالا کنند. بهبود اقتصادی در اواسط سال ۲۰۲۶ توسط چندین عامل تقویت خواهد شد: تسهیل بیشتر سیاست‌های پولی توسط فدرال رزرو، تداوم محرک‌های مالی که هنوز در جریان هستند (زیرا بسیاری از کاهش‌های مخارج تا پس از انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ اعمال نخواهند شد) و ترازنامه‌های قوی خانوارها و شرکت‌ها. علاوه بر این، انتظار می‌رود اثرات پایه تعرفه‌ها از بین برود و دستاوردهای بهره‌وری ناشی از فناوری، هزینه‌ها را کاهش دهد و کارایی‌های جدیدی را به ارمغان بیاورد، که منجر به کاهش تورم خواهد شد.

۲. سناریوی رکود کم‌عمق

اگرچه سناریوی رکود کم‌عمق کمتر محتمل است، اما نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در این حالت، اثرات تعرفه‌ها با تأخیر ظاهر شده و تورم را افزایش می‌دهند، که به نوبه خود دستمزدهای واقعی را کاهش داده و اعتماد مصرف‌کننده را تضعیف می‌کند. همچنین، نگرانی‌ها در مورد شکل‌گیری حباب هوش مصنوعی می‌تواند منجر به اصلاح بزرگ قیمت سهام و کاهش هزینه‌های سرمایه‌ای شود. در این مدل، یک «اقتصاد-K شکل» پدیدار می‌شود که در آن خانوارهای پردرآمد شکوفا شده

۱- برگرفته از یک کاراکتر داستانی با همین نام

و خانوارهای کم‌درآمد با مشکل مواجه می‌شوند. با این حال، رکود احتمالی کوتاه و کم‌عمق خواهد بود، زیرا فدرال رزرو به طور تهاجمی‌تر نرخ بهره را کاهش داده و مقامات مالی ممکن است با محرک‌های اضافی برای حمایت از بهبود اقتصادی مداخله کنند.

۳. سناریوی بدون فرود

سناریوی بدون فرود (No-Landing) که در آن رشد اقتصادی قوی باقی می‌ماند اما تورم به سمت هدف فدرال رزرو کاهش نمی‌یابد، دور از ذهن نیست. برخی شاخص‌های اخیر نشان می‌دهند که اقتصاد انعطاف‌پذیرتر از آن چیزی است که قبلاً تصور می‌شد. کندی ظاهری در استخدام‌ها ممکن است ناشی از کاهش عرضه نیروی کار (به دلیل سیاست‌های مهاجرتی سخت‌گیرانه) و دستاوردهای اولیه بهره‌وری از فناوری‌های جدید باشد. در این حالت، بازارها و نیروی کار مضیق باقی مانده، دستمزدها افزایش می‌یابد و تورم اصلی (به استثنای مواد غذایی و انرژی) نزدیک به ۳ درصد باقی خواهد ماند. اگر این سناریو محقق شود، فدرال رزرو تا زمانی که رشد بالای پتانسیل و تورم بالاتر از هدف ادامه یابد، از کاهش نرخ بهره خودداری خواهد کرد. با این وجود، این سناریو به دلیل وجود نشانه‌های ضعف اقتصادی و همچنین ریسک‌های ژئوپلیتیکی مانند بدتر شدن تنش‌های تجاری آمریکا و چین یا جهش قیمت نفت ناشی از یک درگیری جدید، به عنوان سناریوی خط پایه در نظر گرفته نشده است.

سپر فناوری و پویایی اقتصاد داخلی: منبع نهایی تاب‌آوری

بسیاری از اقتصاددانان در اوایل سال ۲۰۲۵ هشدار داده بودند که سیاست‌های تجاری نادرست و آشفته منجر به «روزهای سیاه» اقتصادی خواهند شد. با این حال، عملکرد قوی اقتصاد آمریکا در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۵ و صعود بازار سهام نشان داد که شاید هزینه‌ها صرفاً به تعویق افتاده‌اند، یا یک عامل پویای داخلی این اثرات منفی را خنثی کرده است. این وضعیت را می‌توان با تمثیل پزشک و بیمار مقایسه کرد: هشدارهای اقتصادی منجر به تعدیل مسیر سیاست‌گذاری (کاهش تعرفه‌ها) شد، و اقتصاد از این واقعیت سود برد که اثرات کامل منفی سیاست‌ها زمان می‌برد تا آشکار شوند.

با این حال، این تمثیل کامل نیست؛ برخلاف بیماری که نمی‌تواند عادات خود را تغییر دهد، اقتصاد ایالات متحده ثابت کرده است که علی‌رغم سیاست‌های آشفته، بسیار پویا و قادر به بازآفرینی خود است. منبع اصلی این پویایی در سه دهه گذشته، نوآوری‌های تکنولوژیکی بوده است، که هوش مصنوعی تنها جدیدترین پیشرفت آن محسوب می‌شود.

پتانسیل بی‌سابقه هوش مصنوعی

امیدهای بالا به هوش مصنوعی، بخش عمده‌ای از دستاوردهای بازار سهام از سال گذشته را تأمین کرده است. در حالی که شک و تردیدهایی در مورد تداوم این پیشرفت‌های سریع و نگرانی‌هایی در مورد تشکیل حباب وجود دارد، پیشرفت‌های عظیم و سریع در مدل‌های زبان بزرگ طی دو سال اخیر، پتانسیل تغییر بازارها و زندگی روزمره را اثبات می‌کند. ایالات متحده بارها ثابت کرده است که قادر به تولید پیشرفت‌های تکنولوژیکی و پذیرش آن‌ها به گونه‌ای است که بازارها را متحول کند؛ از گسترش رایانه‌های شخصی در دهه ۱۹۸۰ گرفته تا اینترنت و فناوری‌های موبایل.

به عبارت ساده، اگرچه سیاستمداران آمریکایی در حال مبارزه با بدهی و سیاست تجاری ناکارآمد هستند و گرفتار معمای سه‌گانه سیاسی هستند، قدرت بنیادین اقتصاد آمریکا در ظرفیت آن برای نوآوری نهفته است. این نیروی محرکه داخلی، بزرگترین سوپاپ در برابر خطاهای سیاست‌گذاری است و می‌تواند اثرات منفی را تا زمانی که سیاستگذاران مجبور به انجام اصلاحات ساختاری شوند، جبران کند. به همین دلیل، علی‌رغم اشتباهات اخیر، خوش‌بینی بلندمدت به پایداری اقتصاد آمریکا همچنان وجود دارد.

نتیجه‌گیری و چشم‌انداز سیاست‌گذاری

اقتصاد ایالات متحده در آستانه ۲۰۲۶ در یک دوگانگی قرار دارد: از یک سو، با چالش‌های ساختاری بدهی عمومی بالا و کسری مالی بی‌سابقه روبه‌رو است که در صورت نادیده گرفتن، می‌تواند منجر به یک بحران جدی در بازار اوراق قرضه مشابه اروپا شود. از سوی دیگر، این اقتصاد از پویایی شگرف ناشی از نوآوری‌های فناورانه، به‌ویژه هوش مصنوعی، بهره می‌برد که تاب‌آوری غیرمنتظره‌ای را در برابر سیاست‌های تجاری نامناسب به آن بخشیده است.

برای سیاستگذاران، مسیر پیش رو واضح است، هرچند که اجرای آن دشوار است. همانطور که یکی از سیاستمداران اروپایی گفته بود: «همه ما می‌دانیم چه کاری باید انجام دهیم، فقط نمی‌دانیم چگونه بعد از انجام آن دوباره انتخاب شویم». با توجه به اینکه آمریکا کمترین بار مالیاتی را در G-۷ دارد، اصلاحات مالیاتی کارآمد که کمترین آسیب را به رشد برسانند، همچنان یک گزینه اقتصادی آسان است. اما تا زمانی که اراده سیاسی برای مقابله با منافع انتخاباتی بر ملاحظات مالی غلبه نکند، سیاست مالی همچنان یک ضعف باقی خواهد ماند. اتکاء به جایگاه دلار به عنوان «دارایی جهانی ضروری» یک شمشیر دو لبه است؛ این موقعیت به آمریکا اجازه می‌دهد تا کسری‌های هنگفت خود را تأمین کند، اما همزمان، سوءاستفاده از آن (مانند تهدید به مصادره ذخایر یا تعرفه‌های یکجانبه) خطر دور شدن تدریجی خریداران خارجی و تضعیف سپر دلار را افزایش می‌دهد.

در نهایت، با وجود ریسک‌های ژئوپلیتیکی و مالی، سناریوی خط پایه برای سال ۲۰۲۶ همچنان یک «فروود نرم» یا رشد آهسته است که توسط تسهیل پولی و پویایی فناوری تقویت می‌شود. پایداری بلندمدت اقتصاد آمریکا به این بستگی دارد که آیا پتانسیل‌های تولیدی ناشی از هوش مصنوعی می‌تواند بر هزینه‌های سنگین ناشی از بی‌مسئولیتی مالی و هرج و مرج سیاست تجاری، فائق آید یا خیر. در غیاب اصلاحات مالی، ممکن است در نهایت این بازار باشد که سیاستمداران را مجبور به عمل کند، همانطور که در زمان اوج‌گیری تعرفه‌ها و وحشت بازار اوراق در سال ۲۰۲۵ اتفاق افتاد.

استعاره‌ای برای درک وضعیت: می‌توان اقتصاد آمریکا را به یک دونه مارتن تشبیه کرد که با یک موتور جت (نوآوری‌های هوش مصنوعی) در حال حرکت است، اما کوله‌پشتی بسیار سنگینی (بدهی و کسری بودجه) بر دوش دارد. در کوتاه‌مدت، قدرت موتور جت می‌تواند سرعت دونه را حفظ کند و او را جلو ببرد، اما اگر وزن کوله‌پشتی کاهش نیابد، در نهایت فشار آن، صرف‌نظر از قدرت موتور می‌تواند باعث از کار افتادن دونه شود.

کشورهای خلیج فارس و فلزات خاکی کمیاب: شکل دهی به یک سیستم جهانی در میانه رقابت‌های ژئواکونومیک

در دهه‌های اخیر، نظام جهانی شاهد تحولی بنیادین در ماهیت منابع و ابزارهای قدرت اقتصادی بوده است. در حالی که نفت و گاز برای سال‌ها شریان حیاتی اقتصاد جهانی و اهرم نفوذ کشورهای خلیج فارس فارس به شمار می‌رفتند، اکنون فلزات خاکی کمیاب به محور اصلی رقابت‌های ژئواکونومیک و هسته اصلی گذار انرژی تبدیل شده‌اند. این فلزات که در تولید باتری‌های خودروهای الکتریکی (EV)، زیرساخت‌های هوش مصنوعی (AI)، صنایع دفاعی و نیمه‌رساناها ضروری هستند، دیگر صرفاً کالاهایی در بازار آزاد نیستند، بلکه به ابزاری برای نفوذ سیاسی و اقتصادی بدل گشته‌اند. در این میان، کشورهای خلیج فارس، به ویژه امارات متحده عربی و عربستان سعودی، با درک عمق این تحول، مسیری استراتژیک را در پیش گرفته‌اند تا نقش خود را از تولیدکنندگان صرف انرژی فسیلی به بازیگران محوری در سیستم نوظهور فلزات حیاتی ارتقا دهند.

علاقه فزاینده کشورهای خلیج فارس به این بخش در طول یک دهه گذشته شتاب گرفته و اشکال متنوعی به خود گرفته است، از توافقات معدن‌کاری و سرمایه‌گذاری در زنجیره‌های تأمین جهانی تا ایجاد شراکت‌های استراتژیک با کشورهای مختلف. هدف فراتر از صرفاً حضور در این بخش است؛ این کشورها به دنبال آن هستند که محیط جهانی فلزات خاکی کمیاب را شکل دهند، نقشی که یادآور جایگاه تاریخی آنها در تنظیم بازار جهانی نفت و گاز است. انگیزه‌های خلیج فارس در این زمینه چندوجهی است و با اهداف کلان سیاست خارجی، روابط با قدرت‌های بزرگ مانند چین و ایالات متحده، و برنامه‌های بلندپروازانه توسعه داخلی گره خورده است. این سرمایه‌گذاری‌ها مستقیماً با چشم‌اندازهای تحول اقتصادی که هدفشان کاهش اتکا به نفت است، همسو هستند. سرعت گرفتن گذار انرژی جهانی، که در افزایش تولید خودروهای الکتریکی منعکس شده، فوریت این تغییر را دوچندان می‌کند، زیرا تقاضای جهانی برای نفت به ناچار کاهش خواهد یافت. بنابراین، جایگاه پیشرفته در این مسابقه حیاتی برای تحقق این چشم‌اندازها و گسترش فرصت‌های اقتصادی آینده حیاتی است. این کشورها از

مزایای رقابتی چشمگیری برخوردارند، از جمله سرمایه‌های هنگفت مدیریت شده توسط صندوق‌های ثروت ملی (SWFs) با تجربه گسترده در سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی، توانایی ایفای نقش‌های متنوع در سراسر زنجیره‌های تأمین، و سابقه موفق در همسوسازی سرمایه‌گذاری با اهداف توسعه‌ای. این مزایا به آنها امکان می‌دهد تا با انعطاف‌پذیری و رویکرد سازنده با طیف متنوعی از شرکای بین‌المللی تعامل داشته باشند، و از گرفتار شدن در رقابت قدرت‌های بزرگ دوری جویند. بخش عمده‌ای از اعتبار و جذابیت آنها از توانایی‌شان در تعامل آزادانه با شرکای گوناگون بر اساس رویکرد برد-برد ناشی می‌شود.

انگیزه ژئواکونومیک و همسویی با چشم‌اندازهای داخلی

تمرکز کشورهای خلیج فارس بر فلزات خاکی کمیاب، صرفاً یک تنوع‌بخشی مالی نیست، بلکه بخشی حیاتی از طرح‌های تحول اقتصادی جاه‌طلبانه است که با هدف کاهش وابستگی به نفت طراحی شده‌اند. رهبری در این بخش، که برای تحقق چشم‌اندازهای اقتصادی ملی حیاتی تلقی می‌شود، در راستای گسترش فرصت‌های اقتصادی این کشورها است. فلزات حیاتی با چندین بخش کلیدی دیگر که کشورهای خلیج فارس در آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند، از جمله هوش مصنوعی، صنایع دفاعی، نیمه‌رساناها و تحول دیجیتال، همپوشانی دارند. به عنوان مثال، لیتیوم برای فناوری‌های انرژی پاک و باتری‌های خودروهای الکتریکی بسیار حیاتی است، و گالیوم نیز در ساخت باتری‌های خودروهای الکتریکی استفاده می‌شود.

امارات و عربستان سعودی فعالانه در حال ایجاد پایگاه‌های صنعتی تخصصی در این زمینه‌ها هستند که نیازمند تأمین پایدار فلزات کمیاب است. مراکز داده هوش مصنوعی، که امارات و عربستان سعودی قصد دارند به عنوان محور اقتصادهای آینده خود بسازند، مقادیر عظیمی از این فلزات را طلب می‌کنند. تخمین‌ها نشان می‌دهند که تا سال ۲۰۳۰، افزایش مراکز داده می‌تواند ۲ درصد از تقاضای جهانی برای مس و سیلیکون، بیش از ۳ درصد برای عناصر خاکی کمیاب، و ۱۱ درصد برای گالیوم را به خود اختصاص دهد. سرمایه‌گذاری‌های این کشورها در این حوزه نشان دهنده یک استراتژی جامع است که در آن امنیت منابع، توسعه صنعتی و نفوذ ژئوپلیتیک به طور همزمان پیش برده می‌شوند.

استراتژی‌های سرمایه‌گذاری: از آفریقا تا تولید داخلی

استراتژی کشورهای خلیج فارس در بخش فلزات کمیاب یک رویکرد دوگانه را دنبال می‌کند: اول، تأمین منابع خارجی از طریق سرمایه‌گذاری‌های بزرگ، به ویژه در آفریقا، و دوم، ایجاد ظرفیت‌های فرآوری و صنعتی محلی برای تقویت زنجیره ارزش داخلی.

توسعه منابع خارجی و نقش محوری آفریقا

آفریقا، با دارا بودن تقریباً ۳۰ درصد از ذخایر معدنی جهان، از جمله سیلیکون و مس (حیاتی برای گذار انرژی پاک)، و ۷۰ درصد از ذخایر کبالت جهان (که در مراکز داده هوش مصنوعی کاربرد فراوان دارد)، به کانون توجه سرمایه‌گذاری‌های خلیج فارس تبدیل شده است. در تابستان ۲۰۲۵، شرکت هلدینگ منابع بین‌المللی (IRH) مستقر در ابوظبی، پس از سرمایه‌گذاری ۱.۱ میلیارد دلاری در معادن مس زامبیا، از افزایش ۱۴ درصدی تولید مس در این کشور خبر داد. این شرکت اماراتی همچنین سهم عمده‌ای از یکی از بزرگ‌ترین معادن قلع جهان در جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) را تصاحب کرد که برای ساخت نیمه‌رساناها حیاتی است. علاوه بر این، هلدینگ اماراتی NG۹ توافق‌نامه‌ای با کنگو برای تأسیس اولین پالایشگاه یکپارچه مس-کبالت امضا کرد که صادرات در مقیاس تجاری را امکان‌پذیر می‌سازد.

عربستان سعودی نیز به دنبال گسترش حضور خود در بخش معدن آفریقا است و برنامه‌هایی را برای خرید سهام به ارزش ۱۵ میلیارد دلار در دارایی‌های معدنی کشورهایمانند نامیبیا، گینه و کنگو اعلام کرده است. این سرمایه‌گذاری عظیم با هدف تضمین واردات پایدار برای پایگاه صنعتی پادشاهی صورت می‌گیرد، که آرزوی تولید سالانه ۵۰۰,۰۰۰ خودروی الکتریکی تا سال ۲۰۳۰ را در سر دارد. این جاه‌طلبی قبلاً با راه‌اندازی شرکت داخلی CEER که متخصص در طراحی، ساخت، فروش و صادرات خودروهای الکتریکی است، شکل عملی به خود گرفته است.

کشورهای دیگر خلیج فارس نیز گام‌های سنجیده‌ای در این زمینه برداشته‌اند. وزارت انرژی و مواد معدنی عمان اصلاحاتی را در قانون معدن اعلام کرد تا جذب سرمایه خارجی به این بخش را تسهیل کند و توافقاتی را برای آماده‌سازی مناطق امتیازی برای اکتشاف فلزاتی مانند لیتیوم امضا کرد. همزمان،

سازمان سرمایه‌گذاری قطر ۱۸۰ (QIA) میلیون دلار در شرکت آمریکایی TechMet سرمایه‌گذاری کرده است تا سبد سرمایه‌گذاری خود را گسترش دهد.

تقویت زیرساخت‌های صنعتی داخلی

کشورهای خلیج فارس علاوه بر تأمین منابع، در حال ساخت پایگاه‌های صنعتی داخلی مرتبط با فلزات کمیاب هستند. در امارات، گروه مناطق اقتصادی خلیفه ابوظبی (KEZAD Group) برنامه‌هایی را برای ساخت یک کارخانه فرآوری لیتیوم به ارزش ۵ میلیارد درهم برای باتری‌های خودروهای الکتریکی اعلام کرد که پس از تکمیل، نفوذ قابل توجهی به ابوظبی در میان تولیدکنندگان جهانی خودروهای الکتریکی خواهد بخشید. عربستان سعودی نیز تحت چشم‌انداز ۲۰۳۰، استراتژی معدن‌کاری را آغاز کرده است که هدفش تبدیل ثروت معدنی کشور، به ارزش بیش از ۲.۵ تریلیون دلار، به یک رکن اصلی اقتصاد ملی است، به طوری که سهم این بخش در تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۳۰ به ۷۵ میلیارد دلار افزایش یابد.

در راستای این اهداف، شرکت برق عربستان و شرکت چینی BYD برای ایجاد بزرگترین پروژه ذخیره‌سازی باتری انرژی پاک جهان توافق کردند. همچنین، شرکت معدنی عربستان (معدن) در حاشیه مجمع سرمایه‌گذاری ایالات متحده و عربستان سعودی در سال ۲۰۲۵، توافق‌نامه‌ای با شرکت آمریکایی MP Materials Corp. برای افزایش همکاری دوجانبه در تضمین و توسعه زنجیره‌های تأمین امضا کرد.

مزیت‌های رقابتی و ابزارهای قدرت

موقعیت کشورهای خلیج فارس در بخش فلزات خاکی کمیاب توسط مجموعه‌ای از مزیت‌های رقابتی منحصر به فرد تقویت می‌شود. مهمترین آنها، صندوق‌های ثروت ملی (SWFs) هستند که با سرمایه‌های هنگفت و تجربه گسترده، در زمانی که شرکت‌های غربی نسبت به سرمایه‌گذاری در این میدان محتاط هستند، آزادی عمل زیادی فراهم می‌کنند.

مزیت‌های دیگر شامل هزینه‌های پایین تولید انرژی، اعم از متعارف و پایدار، در مقایسه با میانگین‌های

جهانی است. منطقه خلیج فارس همچنین از موقعیت جغرافیایی استراتژیک در چهارراه تجارت جهانی بهره می‌برد که زنجیره‌های تأمین فلزات کمیاب را با گذار انرژی و پیشرفت فناوری‌های هوش مصنوعی گره می‌زند. علاوه بر این، کشورهای خلیج فارس دارای تجربه مدیریتی و فنی انباشته شده‌ای در اکتشاف، پالایش و حمل و نقل هستند که حاصل چندین دهه فعالیت در صنعت نفت و گاز است و می‌تواند در بخش فلزات خاکی کمیاب به کار گرفته شود.

امارات به ویژه دارای قابلیت‌های لجستیکی پیشرفته‌ای است، شامل شبکه‌های گسترده‌ای از بنادر محلی و بین‌المللی، مناطق آزاد و انبارهای استراتژیک. در تابستان ۲۰۲۵، گروه بنادر ابوظبی (AD Ports Group) یادداشت تفاهمی را با مجمع مواد معدنی حیاتی (CMF) برای تقویت قابلیت‌های زنجیره‌های تأمین جهانی امضا کرد. این تلاش‌ها موقعیت امارات را به عنوان یک دروازه حیاتی برای فلزات حیاتی، به ویژه آنهایی که از آفریقا به بازار جهانی می‌رسند، تثبیت کرده است. این جایگاه با این تصور در میان بسیاری از کشورهای جنوب جهانی، به ویژه در آفریقا، تقویت می‌شود که امارات بازیگری بی‌طرف است که می‌تواند بازارها را از قطبی‌سازی سیاسی مصون نگه دارد و در عین حال به سازماندهی و اتصال زنجیره‌های تأمین کمک کند.

این رقابت‌پذیری فراتر از قدرت مالی و لجستیکی، شامل مسئولیت‌پذیری زیست‌محیطی نیز می‌شود. به دنبال کنفرانس COP۲۸ در دبی در اواخر سال ۲۰۲۳، امارات و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس فارس بر تمایل خود برای ایجاد تعادل بین نقش رو به رشدشان در فلزات خاکی کمیاب و نگرانی‌های جهانی تأکید کرده‌اند و به استانداردهای بین‌المللی محیط زیست پایبند هستند. این رویکرد به ویژه برای کشورهای غربی و شرکت‌هایی که پایداری را اولویت می‌دهند، و همچنین کشورهای آفریقایی که سرمایه‌گذاری‌های خلیج فارس در آنها متمرکز است، اطمینان‌بخش است.

فلزات کمیاب در رقابت ژئوپلیتیک و سیاست خارجی خلیج فارس

در سال‌های اخیر، نظم بین‌المللی شاهد تحولی در وضعیت فلزات خاکی کمیاب بوده است؛ این فلزات از کالاهای ارزشمند در یک بازار جهانی شده، به ابزارها و گاهی اوقات سلاح‌هایی برای رقابت

ژئوپلیتیک تبدیل شده‌اند. چین، به عنوان بازیگر غالب در این بخش، زودتر از دیگران از «قوانین لیبرال» حاکم بر سیستم جهانی برای انباشت نفوذ قابل توجه استفاده کرد. امروز، پکن ۷۰ درصد از تولید جهانی و ۹۰ درصد از ظرفیت فرآوری فلزات خاکی کمیاب را کنترل می‌کند. چین در استفاده از این سلطه در سیاست خارجی خود تردید نکرده است؛ به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۰ به طور موقت صادرات این فلزات به ژاپن را در پی اختلاف مرزی متوقف کرد. پس از آغاز دور دوم ریاست جمهوری دونالد ترامپ، پکن در اکتبر محدودیت‌هایی را بر صادرات اعلام کرد که پس از آن مجبور به امضای یک توافقنامه مشترک با ایالات متحده شد تا به مدت یک سال ممنوعیت صادرات چندین فلز خاکی کمیاب را که پکن آنها را «دوگانه‌کاربرد» (هم در صنایع دفاعی و هم در صنایع غیرنظامی آمریکا استفاده می‌شوند) طبقه‌بندی کرده بود، لغو کند.

در مقابل، واشنگتن نیز پذیرفت تا نوامبر ۲۰۲۶ تعرفه‌ها بر واردات چینی را تا ۱۰ درصد کاهش دهد. تلاش دولت‌های آمریکا برای مقابله با سلطه چین، واشنگتن را وادار کرده است تا به سرعت به دنبال شرکای قابل اعتماد و فرصت‌های سرمایه‌گذاری جدید باشد. فلزات خاکی کمیاب همچنین محور اصلی سفر ترامپ به ابوظبی و ریاض در ماه مه ۲۰۲۵ بود که منجر به امضای یادداشت تفاهمی بین ایالات متحده و عربستان سعودی شد. علاوه بر این، شرکت هلدینگ ابوظبی در اکتبر یک شراکت ۱۸ میلیارد دلاری با شرکت توسعه مالی بین‌المللی ایالات متحده و شرکت سرمایه‌گذاری اوریون امضا کرد. این همکاری ژئواکونومیک بعد جدیدی به روابط خلیج فارس و آمریکا می‌افزاید که پیش از این بر ستون‌هایی چون نفت، امنیت و سرمایه‌گذاری صندوق‌های ثروت ملی در آمریکا بنا شده بود. امروز، فلزات خاکی کمیاب به ابزاری برای تعمیق و حفظ نفوذ خلیج فارس در واشنگتن تبدیل شده‌اند، در حالی که ایالات متحده نیز از همکاری با شرکای دیرینه برای کاهش نوسانات بازار و کاهش وابستگی به موقعیت غالب چین در تأمین مواد معدنی ضروری بهره می‌برد.

با این حال، کشورهای خلیج فارس تلاش می‌کنند تا رویکردی انعطاف‌پذیر و متعادل نسبت به «سیستم بین‌المللی فلزات خاکی کمیاب» حفظ کنند و از درگیر شدن در رقابت دوقطبی بین پکن و واشنگتن

دوری جویند. اعتبار و جذابیت عمده آنها ناشی از توانایی‌شان در تعامل با شرکای متنوع از طریق رویکرد برد-برد است. این موضع در تضاد با برخی تحلیل‌های غربی قرار می‌گیرد که همکاری ایالات متحده و خلیج فارس را عمدتاً به عنوان یک حرکت متقابل در برابر نفوذ چین قلمداد می‌کنند. برای کشورهای خلیج فارس، گسترش جهانی‌شدن همچنان منبعی از فرصت است و در برابر موج فزاینده قطبی‌سازی و پوپولیسم حمایتی در صحنه جهانی ایستادگی می‌کند.

چالش‌ها و مسیر پیش رو

با وجود نفوذ فزاینده، نقش خلیج فارس در این عرصه حیاتی با چالش‌های بین‌المللی مهمی روبرو است، به ویژه در پیمایش محیط سیاسی شکننده و ناپایدار آفریقا. این قاره اغلب با تهدیدهایی مانند جنگ‌های داخلی، کودتاهای نظامی و تغییرات ناگهانی در جهت‌گیری‌های سیاسی مواجه است، پدیده‌هایی که ریسک هدایت سرمایه به این مناطق و به خطر انداختن پایداری و بازده سرمایه‌گذاری‌ها را افزایش می‌دهند. آشفتگی سیاسی اغلب بازیگران جدیدی را به قدرت می‌آورد که ممکن است به لفاظی‌های پوپولیستی، سیاست‌های حمایتی یا تصمیم به ملی‌سازی منابع کمیاب روی آورند، همانطور که پس از کودتاها در مالی و نیجر مشاهده شد.

پاسخ خلیج فارس به این وضعیت، درجه‌ای از مسئولیت‌پذیری در مدیریت این ریسک‌ها را نشان داده است. به عنوان مثال، هنگام امضای یادداشت تفاهم با کنیا، وزارت سرمایه‌گذاری امارات بر تعهد خود به «ترویج مدیریت مسئولانه بخش معدن، با تأکید قوی بر شیوه‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و حاکمیتی» در کنار بررسی راه‌های انتقال فناوری تأکید کرد. محیط سرمایه‌گذاری جدیدی در آفریقا در حال ظهور است که در آن سهامداران محلی خواستار تغییر در معادله بین‌المللی هستند و دیگر صرفاً تأمین‌کننده مواد خام بودن را نمی‌پذیرند.

در سطح داخلی، کشورهای خلیج فارس با چالش‌هایی در توسعه بخش‌های معدن خود برای بهره‌برداری از ذخایر کمیاب، مانند مورد عربستان سعودی، مواجه هستند. یکی از چالش‌های اصلی، اطمینان از پایدار و انعطاف‌پذیر ماندن محیط قانونگذاری برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تشویق مشارکت

بخش خصوصی ملی، همراه با حفظ تدابیر حفاظتی زیست‌محیطی مناسب است. چالش دیگر در منطقی‌سازی مصرف عظیم انرژی مورد نیاز برای فرآوری فلزات خاکی کمیاب نهفته است. این امر به ویژه حیاتی است، زیرا هم امارات و هم عربستان سعودی قصد دارند مراکز داده هوش مصنوعی عظیمی بسازند که فشار زیادی بر شبکه‌های برق ملی وارد خواهد کرد.

همچنین، مانند بسیاری از ابتکارات استراتژیک، کشورهای خلیج فارس با کمبود تجربه و تخصص انباشته شده در فرآیندهای صنعتی پیچیده و پرهزینه مانند فرآوری فلزات کمیاب مواجه هستند. راه حل سریع برای پر کردن این شکاف، استفاده از چارچوب‌های مشارکتی است که شرکت‌های بین‌المللی را ترغیب به آموزش کارگران خلیج فارس و انتقال دانش فنی کند. ارتباط بین هوش مصنوعی و فلزات خاکی کمیاب فراتر از مصرف انبوه لیتیوم، کبالت و گالیوم است؛ فرصتی نیز برای استفاده از هوش مصنوعی برای افزایش کارایی عملیات استخراج، فرآوری و ساخت، و توسعه راه حل‌هایی برای کاهش هزینه‌های زیست‌محیطی قابل توجه مرتبط با معدن‌کاری وجود دارد.

نتیجه‌گیری

منطقه خلیج فارس با ثبات و قاطعیت موقعیت خود را در یک محیط بین‌المللی ناپایدار تقویت می‌کند، جایی که اجماع بر سر تأسیس یک سیستم مناسب برای فلزات خاکی کمیاب هنوز در حال جستجو است. تصمیم ایالات متحده برای همسو کردن بخشی از سیاست خارجی خود با نیازهای منابع و مواد معدنی، تلاش‌های کشورهای خلیج فارس را پشتیبانی می‌کند و جذابیت ابوظبی و ریاض را به ویژه در این بخش افزایش می‌دهد، زیرا آنها هم توانایی‌های لازم و هم اراده سیاسی برای مشارکت را دارند—نه تنها به عنوان سرمایه‌گذار، بلکه به عنوان بازیگران کلیدی و میانجی‌های قابل اعتماد.

کشورهای خلیج فارس در اصل به دنبال همکاری با ایالات متحده، چین، دیگر قدرت‌های بزرگ و کشورهای جنوب جهانی برای تدوین سیاست‌ها، قوانین و معاملات برای یک سیستم جهانی فلزات خاکی کمیاب هستند. با این حال، سؤال محوری این است که آیا دیپلماسی خلیج فارس می‌تواند این نقش بی‌طرف و غیرقطبی را حفظ کند و به طور سازنده به حاکمیت جهانی مشارکتی این بخش که

اهمیت فزاینده‌ای دارد، کمک کند. پاسخ به این سؤال بدون شک به تعریف مسیر آینده، ویژگی‌ها و فرصت‌های رشد این بخش —هم در سطح منطقه‌ای و هم بین‌المللی— در سال‌های آینده کمک خواهد کرد. این رویکرد متعادل خلیج فارس را می‌توان به عنوان یک کشتی در نظر گرفت که بین دو موج بزرگ ژئوپلیتیک حرکت می‌کند؛ این کشتی نه به چین یا ایالات متحده تعهد کامل دارد، بلکه با استفاده از نیروی سرمایه و موقعیت جغرافیایی خود، مسیری مستقل و سودمند برای همه طرف‌ها ایجاد می‌کند و پایداری بازار را تضمین می‌نماید.

استراتژی تنوع اقتصادی هند: توازن بین کریدورهای ژئوپلیتیک و معضل انرژی

جهان در حال ورود به یک عصر جدید از عدم قطعیت‌های اقتصادی و تحولات ژئوپلیتیک است که در آن، خطوط تدارکات و جریان‌های انرژی دیگر صرفاً مسائل لجستیکی نیستند، بلکه ابزارهای حاکمیت و قدرت چانه‌زنی محسوب می‌شوند. در این میان، اقتصادهای بزرگ و در حال توسعه‌ای مانند هند، که متکی به تجارت دریایی و واردات گسترده انرژی هستند، به شدت در معرض خطر قرار دارند. بحران دریای سرخ و اختلالات ژئوپلیتیک در نزدیکی کانال سوئز نشان دادند که چگونه یک گلوگاه واحد می‌تواند زنجیره‌های تأمین جهانی را دچار تلاطم کند و ریسک‌های استراتژیک را به دنبال داشته باشد. برای هند، که بیش از ۹۰ درصد تجارت آن (بر اساس حجم) وابسته به مسیرهای دریایی است، نوسانات دریایی صرفاً یک دغدغه لجستیکی نیست، بلکه یک هشدار استراتژیک محسوب می‌شود. در مواجهه با این چالش‌ها، دهلی نو یک رویکرد دوگانه و جامع را در پیش گرفته است: از یک سو، تمرکز بر ایجاد زیرساخت‌های اتصال زمینی پایدار به اوراسیا، و از سوی دیگر، مدیریت ماهرانه ریسک‌های ژئواکونومیک ناشی از خرید انرژی در سطح جهانی.

مسیرهای اتصال جایگزین مانند کریدور بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC) و بندر چابهار در ایران به ستون فقرات تلاش هند برای تضمین اتصال به اوراسیا تبدیل شده‌اند. این پروژه‌ها نه جاه‌طلبی، بلکه بیمه‌نامه‌هایی استراتژیک هستند که برای ادامه حرکت تجارت، حتی در شرایطی که تجارت

دریایی مختل شده و بازارهای جهانی نامطمئن شده‌اند، طراحی شده‌اند. هدف، کاهش زمان ترانزیت و هزینه‌های حمل‌ونقل است، به طوری که مسیر INSTC مسیر بمبئی-سنت پترزبورگ را از تقریباً ۴۰ روز از طریق سوئز به حدود ۲۰ تا ۲۵ روز کاهش می‌دهد و حدود ۴۰ درصد کوتاه‌تر و ۳۰ درصد ارزان‌تر است. این کریدورها نه تنها دسترسی به منابع غنی روسیه، افغانستان و آسیای مرکزی را تضمین می‌کنند، بلکه اهداف گسترده‌تری چون تنوع‌بخشی به مسیرها، ارزها، و شراکت‌ها را دنبال می‌کنند که شکلی جدید از حاکمیت اقتصادی به شمار می‌رود.

در بعد دیگر، سیاست خارجی اقتصادی هند در سال‌های اخیر به شدت تحت تأثیر نیاز به تامین ارزان قیمت نفت قرار گرفته است. پس از جنگ اوکراین، هند سهم نفت خام روسیه را در سبد وارداتی خود به سرعت افزایش داد و از ۲ درصد به بیش از ۳۰ درصد رساند. این تصمیم، که در وهله اول اقتصادی و بر اساس در دسترس بودن نفت ارزان بود، اقتصاد هند را در برابر نوسانات قیمت جهانی نفت محافظت کرد و میلیاردها دلار صرفه‌جویی به همراه داشت. با این حال، افزایش تحریم‌های ایالات متحده، بریتانیا و اتحادیه اروپا علیه شرکت‌های نفتی بزرگ روسیه، هند را مجبور به بازنگری در استراتژی واردات نفت خام خود کرده است، به گونه‌ای که باید توازن ظریفی بین مزیت‌های نفت ارزان و حفظ روابط ژئواکونومیک حیاتی با واشنگتن و سایر اعضای ائتلاف تحریم‌کننده برقرار سازد. بنابراین، هند در حال حاضر در یک لحظه محوری از سیاست انرژی خود قرار دارد که در آن باید ضمن حفظ قدرت چانه‌زنی و دسترسی به انرژی مقرون به صرفه، استراتژی تنوع‌بخشی را با دقت کالibre کند تا از خطرات تحمیل تعرفه‌های تجاری و نوسانات بازار جهانی در امان بماند. موفقیت در این امر مستلزم دیپلماسی اقتصادی ماهرانه و اجرای تدریجی اصلاحات است.

کریدورهای انعطاف‌پذیری و استراتژی اوراسیا

استراتژی هند در اوراسیا بر سه ستون اصلی استوار است: **دسترسی، تنوع‌بخشی و عاملیت**. به دلیل فقدان مرز زمینی مستقیم با آسیای مرکزی یا افغانستان، کریدورهایی مانند INSTC به عنوان دروازه‌های حیاتی برای مناطقی عمل می‌کنند که مدت‌ها توسط ممانعت پاکستان از ترانزیت مسدود شده بودند.

این شبکه‌ها بازارهای جدیدی را برای محصولات شیمیایی و ماشین‌آلات هندی باز می‌کنند و دسترسی زمینی امن به مناطق غنی از منابع در روسیه، افغانستان و آسیای مرکزی را تضمین می‌کنند. تحولات اخیر، از جمله بحران دریای سرخ که باعث افزایش ۱۲۲ درصدی هزینه‌های حمل‌ونقل در مسیرهای مرتبط با کانال سوئز شد، بر اهمیت توسعه کریدورهای زمینی تأکید کرده است. این کریدورها ماهیت پروژه‌هایی استراتژیک دارند که هدفشان بیمه کردن تجارت در برابر اختلالات ناگهانی است. با توجه به اینکه بیش از ۹۰ درصد تجارت هند از طریق دریا انجام می‌شود، این مسیرهای جدید برای امنیت اقتصادی هند حیاتی تلقی می‌شوند. تکمیل شدن کریدور INSTC و اتصال کامل بنادر غربی هند به روسیه و اروپا از طریق ایران و بنادر دریای خزر، می‌تواند زمان ترانزیت را به شکل چشمگیری کوتاه کند.

نقش کلیدی ایران و زیرساخت‌های چندوجهی

کریدور بین‌المللی شمال-جنوب یک توافق لجستیکی چندوجهی بین روسیه و هند است که نقش ایران در آن محوری است. در ژوئن ۲۰۲۴، روسیه اولین محموله‌های زغال سنگ خود را از طریق INSTC به هند ارسال کرد که نشان‌دهنده عملیاتی شدن توافق لجستیک چندوجهی است. ایران میزبان یک «حلقه مفقوده» حیاتی در این کریدور است: **خط آهن رشت-آستارا**. انتظار می‌رود ساخت این مسیر با سرمایه‌گذاری ۱.۶ میلیارد دلاری روسیه در اوایل سال ۲۰۲۶ آغاز شود. تکمیل این زیرساخت‌ها، به‌ویژه در بنادر کلیدی مانند بندر چابهار، نه تنها برای هند، بلکه برای هدف ایران در تبدیل شدن به یک هاب ترانزیتی منطقه‌ای اهمیت استراتژیک دارد.

علاقه دوم هند، **تنوع بخشی** است. در عصری که زنجیره‌های تأمین جهانی در حال تکه‌تکه شدن هستند، تنوع بخشیدن به مسیرها و شراکت‌ها به یک شکل جدید از حاکمیت تبدیل شده است. **عاملیت سومین** اولویت هند است؛ دهلی نو در تلاش است تا در میز مذاکراتی که قوانین تجارت قاره‌ای در آن نوشته می‌شود، کرسی داشته باشد. مذاکرات در حال انجام برای توافقنامه تجارت آزاد (FTA) با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، نقش هند در موافقت‌نامه عشق‌آباد، و مدیریت بلندمدت چابهار، همگی منعکس‌کننده

حرکت تدریجی از صرفاً استفاده‌کننده از کریدور به تبدیل شدن به حاکم بر کریدور است.

چالش‌های اجرای کریدور و ضرورت اصلاحات مالی

با وجود پیشرفت‌ها، چندین چالش ساختاری و مالی در مسیر عملیاتی شدن کامل INSTC وجود دارد. این کریدور از ایران و روسیه می‌گذرد، مناطقی که تحت سایه تحریم‌ها قرار دارند، و این امر چالش‌هایی را در تکمیل پروژه‌ها و تأمین مالی آن‌ها ایجاد کرده است.

اگرچه هند برای دسترسی به چابهار، پس از اعمال مجدد تحریم‌های ایران در سپتامبر ۲۰۲۵، معافیت شش ماهه از ایالات متحده دریافت کرد، اما اکوسیستم مالی و بیمه‌ای زیربنایی همچنان شکننده باقی مانده است. بانک‌ها مردد هستند، شرکت‌های بیمه حق بیمه‌های سنگینی مطالبه می‌کنند، و بخش خصوصی هنوز تجارت کریدوری را به عنوان یک سرمایه‌گذاری تجاری، نه یک طرح دولتی، مشاهده نمی‌کند. نیاز به مکانیسم‌های اعتباری، بیمه‌ای و سرمایه‌گذاری اختصاصی، احتمالاً از طریق همکاری با نهادهایی مانند بانک اگزیم هند، بانک توسعه جدید بریکس و بانک توسعه اوراسیا، احساس می‌شود تا این مناطق به جای مناطق ریسک، به عنوان جبهه‌های رشد دیده شوند.

ناسازگاری‌های فیزیکی و نظارتی

در سطح عملیاتی، ناسازگاری‌های فیزیکی و نظارتی همچنان پابرجا هستند. این موارد شامل عدم تطابق عرض ریل در شبکه خزر، عدم هماهنگی کافی در گمرکات، و پذیرش محدود سیستم دیجیتال eTIR (حمل و نقل بین‌المللی جاده‌ای) است که هنوز پیوندهای چندوجهی ریلی-دریایی را شامل نمی‌شود. ظرفیت بنادر دریای خزر در حال بهبود است، اما ترافیک همچنان در مقایسه با مسیرهای دریایی متوسط باقی مانده است. در عمل، زیربنای قانونی و فیزیکی برای ترانزیت وجود دارد، اما بافت همبند حیاتی - یعنی تأمین مالی، بیمه و اجرا - باید ساده‌سازی شود.

اصلاحات مالی و تثبیت ارزش‌های محلی

برای تسهیل جریان تجارت در این کریدورها، اصلاحات لجستیکی باید با اصلاحات مالی تکمیل

شوند. هند با گسترش استفاده از ارزهای محلی در تجارت فرامرزی، پیشرفت قابل توجهی داشته است. به عنوان مثال، در آگوست ۲۰۲۵، بانک مرکزی هند (RBI) با اجازه دادن به بانک‌های مجاز برای افتتاح حساب‌های ویژه رویه وُسترو (SRVAs) بدون تأیید قبلی، تسویه حساب‌های تجاری رویه-روبل را ساده‌تر کرد. این اقدام امکان سرمایه‌گذاری مازاد رویه در اوراق بهادار دولتی و خزانه‌داری را فراهم کرد، که هزینه‌های تبدیل و تأخیر برای واردکنندگان هندی را کاهش داد و کانالی باثبات برای صادرکنندگان روسی جهت نگهداری و استفاده از درآمد رویه‌ای فراهم ساخت. این تحولات نشان می‌دهد که کریدورهای اوراسیا برای دهلی نو ابزاری برای تنوع بخشیدن به ریسک‌ها هستند، نه ابزاری برای نمایش قدرت.

معضل ژئواکونومیک خریدهای نفتی هند

در کنار استراتژی بلندمدت اتصال، هند در حوزه انرژی با یک چالش ژئواکونومیک فوری مواجه شد. هند یک واردکننده خالص نفت خام است که در سال مالی ۲۰۲۵، ۸۸ درصد از نیاز خود را وارد کرده است. برای بازاری مانند هند که به شدت به واردات وابسته و نسبت به قیمت حساس است، استراتژی واردات عمدتاً توسط اقتصاد و قیمت‌ها دیکته می‌شود.

صرفه‌جویی عظیم از طریق نفت تخفیف‌دار روسیه

در پی جنگ اوکراین، سهم نفت ارزان روسیه در سبد وارداتی هند در مدت کوتاهی از تنها ۲ درصد به بیش از ۳۰ درصد افزایش یافت. برآوردها حاکی از آن است که هند به دلیل خرید نفت تخفیف‌دار روسیه، بین ۵ تا ۱۰ میلیارد دلار در سال صرفه‌جویی کرده است. این صرفه‌جویی‌ها بیشترین تأثیر را در سال مالی ۲۰۲۳ داشت، زمانی که هزینه‌های هند برای نفت به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی با وجود افزایش ۱۷ درصدی میانگین قیمت نفت خام وارداتی، در ۴.۷ درصد باقی ماند. اگر سقف قیمت ۶۰ دلار در هر بشکه (اعمال شده در دسامبر ۲۰۲۲) و تخفیف‌های اضافی از روسیه نبود، این رقم به ۵ درصد می‌رسید. در سال‌های بعد، کاهش قیمت متوسط نفت خام وارداتی و کاهش تدریجی تخفیف‌های روسیه، این هزینه‌ها را به ۳.۵ درصد رساند که کمتر از سطح قبل از جنگ است.



تقویت پالایشگاه‌ها و ثبات قیمت‌های داخلی

خرید نفت ارزان روسیه به پالایشگاه‌های هندی (شامل شرکت‌های دولتی مانند آی‌اوسی، اچ‌پی‌سی‌ال و بی‌پی‌سی‌ال) امکان داد تا حاشیه سود ناخالص پالایشی خود را به دلیل کاهش هزینه خرید نفت خام افزایش دهند، در حالی که قیمت‌های پمپ بنزین در داخل کشور عمدتاً ثابت ماند. افزایش سود خالص این پالایشگاه‌ها، امکان سرمایه‌گذاری بیشتر در گسترش ظرفیت و کمک بیشتر به خزانه‌داری دولت در قالب عوارض، مالیات و سود سهام را فراهم کرد. تنها شرکت آی‌اوسی، که بزرگ‌ترین پالایشگاه دولتی است، در هر سال مالی حدود ۲۷ تا ۳۰ میلیارد دلار کمک مالی به دولت داشته است.

علاوه بر این، قیمت‌های پمپ بنزین و گازوئیل در طول چهار سال گذشته (آوریل ۲۰۲۱ تا اکتبر ۲۰۲۵) در چهار شهر بزرگ هند عمدتاً ثابت مانده و تحت تأثیر نوسانات قیمت‌های جهانی نفت قرار نگرفته است. این ثبات به مکانیسم قیمت‌گذاری در هند نسبت داده می‌شود که در آن مالیات‌های وضع شده توسط دولت مرکزی و ایالتی نزدیک به نیمی از قیمت نهایی را تشکیل می‌دهد، و این مکانیسم به دولت امکان می‌دهد تا با افزایش یا کاهش مالیات، قیمت‌ها را مدیریت و ثابت نگه دارد.

فشار ژئوپلیتیکی و مسیر حرکت روبه جلو

با وجود مزایای اقتصادی عظیم نفت روسیه، هند به دلیل تشدید تحریم‌های اخیر ایالات متحده علیه شرکت‌های بزرگ نفتی روسیه (مانند روس‌نفت و لوک‌اویل)، مجبور به ارزیابی مجدد استراتژی خود است.

مواجه شدن با موانع ژئوپلیتیکی، هند را در موقعیت دشواری قرار داده است: یا باید به خرید از روسیه ادامه دهد (که خطر روابط با ایالات متحده و مذاکرات تجاری دوجانبه را در پی دارد) و یا باید تنوع‌بخشی را در پیش گیرد. ریسک قابل توجه در گزینه اول، به خطر افتادن مذاکرات تجاری دوجانبه است که برای بهبود رقابت‌پذیری شرکت‌های کوچک، متوسط و خرد هند که با تحمیل ۵۰ درصد تعرفه از سوی ایالات متحده مواجه هستند، بسیار ضروری است. روندهای اخیر خرید نشان می‌دهد که پالایشگاه‌های هند در حال کاهش خریدهای خود از روسیه هستند و به دنبال نهادهای غیرتحریمی

یا منابع جایگزین می‌گردند.

استراتژی گذار مرحله‌ای

با توجه به کاهش تخفیف‌های نفت روسیه و کاهش روند قیمت‌های جهانی نفت (که پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۲۶ به زیر ۷۰ دلار و حتی ۶۰ دلار در هر بشکه برسد)، زیربنای اقتصاد کلان هند برای بازگشت به سبد وارداتی متنوع قبل از جنگ قوی است. پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی از مازاد عرضه نفت خام در سال ۲۰۲۶ که عمدتاً توسط کشورهای غیر اوپک پلاس (ایالات متحده، گویان، کانادا و برزیل) هدایت می‌شود، چشم‌انداز بازار را مساعد می‌سازد.

برای جایگزینی نفت روسیه، هند باید به سبد وارداتی قبل از جنگ بازگردد. شرکای خاورمیانه‌ای، شامل عراق، کویت، امارات متحده عربی و عربستان سعودی، که پیش از جابجایی توسط روسیه بیش از ۵۰ درصد واردات هند را تأمین می‌کردند، قابل دوام‌ترین جایگزین‌ها هستند. این کشورها در حال افزایش مداوم تولید در سال ۲۰۲۵ هستند و ظرفیت‌های افزایشی بیشتری را اعلام کرده‌اند. علاوه بر این، گریدهای نفت خام این تأمین‌کنندگان با تنظیمات پالایشگاه‌های هند که عمدتاً نفت با سولفور بالا را فرآوری می‌کنند (حدود ۷۵ درصد)، سازگار هستند.

با این حال، هند باید یک گذار **مرحله‌ای** را دنبال کند. تغییر فوری از بیش از ۱.۵ میلیون بشکه در روز نفت روسیه، ظرفیت ذخیره تولیدکنندگان خاورمیانه را در آستانه ۲۰۲۶ کاهش داده و خطر نوسانات بازار جهانی را افزایش می‌دهد. همچنین، رویکرد مرحله‌ای به پالایشگاه‌ها زمان می‌دهد تا استراتژی‌های ترکیبی خود را تنظیم کرده و عملکرد خود را برای منابع جدید بهینه سازند. این استراتژی نه تنها از نظر اقتصادی محتاطانه، بلکه از نظر استراتژیک هوشمندانه است؛ زیرا ریسک نوسانات بازار را کاهش می‌دهد و اهرم چانه‌زنی هند را در تجارت و دیپلماسی تقویت می‌کند. در نهایت، سرعت و موفقیت این تغییر، به اجرای تحریم‌های خارجی و دیپلماسی اقتصادی ماهرانه هند بستگی دارد.

نتیجه‌گیری

هند در حال حاضر با موفقیت در حال مدیریت یک توازن پیچیده بین الزامات داخلی برای انرژی مقرون به صرفه و فشارهای ژئوپلیتیکی بین‌المللی است. از یک سو، با توسعه کریدورهایی مانند INSTC که ایران در مرکز آن قرار دارد، به دنبال تضمین دسترسی استراتژیک و ایجاد انعطاف‌پذیری در زنجیره‌های تأمین در برابر شوک‌های دریایی جهانی است. این پروژه‌ها، که مستلزم رفع موانع مالی و تحریمی هستند، نشان‌دهنده بسط مفهوم استقلال استراتژیک هند به حوزه‌های لجستیک و مالی است. از سوی دیگر، با وجود بهره‌مندی قابل توجه از نفت خام تخفیف‌دار روسیه، دهلی نو تشخیص داده است که حفظ این رویه در بلندمدت، خطر تضعیف اهرم چانه‌زنی در روابط حیاتی با غرب را به دنبال دارد.

بنیاد اقتصاد کلان هند مستحکم است: هزینه‌های واردات نفت تثبیت شده، کسری حساب جاری و تورم تعدیل یافته‌اند، و چشم‌انداز عرضه جهانی مساعد است. کاهش تخفیف‌های نفت روسیه و روند نزولی قیمت‌های جهانی نفت، از بازگشت به واردات متنوع قبل از جنگ حمایت می‌کند. یک استراتژی تنوع‌بخشی تدریجی و کالیبره شده، بهترین مسیر برای محافظت از اقتصاد هند در برابر اختلالات گذرا و تضمین انعطاف‌پذیری و قدرت چانه‌زنی برای سال‌های آینده را ارائه می‌دهد. این دوره، آزمونی برای این کشور خواهد بود که آیا کریدورهایی جدید می‌توانند فراتر از دیپلماسی تحت رهبری دولت، به کشش تجاری واقعی دست یابند و آیا هند می‌تواند در فضای رقابتی ژئواکونومیک، به اهداف دسترسی و عاملیت خود در اوراسیا بدون درگیر شدن در رقابت‌های منطقه‌ای دست یابد.

آمریکا و مسیرهای ترانزیتی اوراسیا: ابزارهای ژئوپلیتیک و شتاب‌دهنده

منطقه استراتژیک خزر، که شامل کشورهای قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) و کشورهای آسیای مرکزی (قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان) است، در حال حاضر در کانون توجه تحولات ژئوپلیتیک و اقتصادی قرار گرفته است. این منطقه، غنی از منابع طبیعی و برخوردار از پتانسیل ترانزیتی بالا، نقشی محوری در معماری جدید اتصال بین‌المللی ایفا می‌کند. برخلاف تئورهای درگیر در منازعات طولانی مدت مانند اوکراین و خاورمیانه که هزینه‌های جانی و اختلالات گسترده‌ای

در تجارت، ترانزیت و تولید انرژی ایجاد کرده‌اند، منطقه خزر به دلیل درگیری مستقیم و فزاینده ایالات متحده، اثر متضادی را تجربه می‌کند و در مسیر تحولاتی قرار گرفته است که شامل پیشرفت‌های دیپلماتیک و تقویت تلاش‌ها برای اتصال زیرساخت‌های بین‌المللی انرژی و حمل و نقل است.

این تحول، به طور خاص، در پی یک دگرگونی سریع و چشمگیر در سیاست خارجی ایالات متحده پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ شکل گرفت. رویکرد جدید ایالات متحده، که بر محور اقتصاد و معامله‌گرایی متمرکز است، در پی حصول منافع اقتصادی مستقیم برای آمریکا، از جمله دسترسی به انرژی و منابع معدنی حیاتی و استفاده از تعرفه‌های متقابل برای شکل‌دهی به توافقات تجاری جدید است. این رویکرد، در قبال منازعات طولانی‌مدتی که فعالیت‌های اقتصادی و تجاری را تضعیف می‌کردند، به دنبال راه‌حل‌هایی عملی و سریع بوده است. در حالی که پیاده‌سازی این استراتژی در مناقشاتی مانند جنگ روسیه و اوکراین یا درگیری‌های خاورمیانه دشوار بوده، منطقه خزر برای پذیرش این رویکرد نوین کاملاً آماده نشان داده است. این امر به امضای توافق‌نامه صلح رسمی بین آذربایجان و ارمنستان در ماه اوت منجر شد که همزمان با رونمایی از ابتکار «مسیر ترامپ برای صلح و رفاه بین‌المللی» (TRIPP) برای تقویت اتصال منطقه‌ای صورت گرفت.

از سوی دیگر، زیرساخت‌های حمل و نقل، به ویژه کریدورهای زمینی اوراسیا، خود به ابزارهایی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیک بدل شده‌اند. ادعای رایجی وجود دارد که کریدورها صرفاً مجموعه‌ای از امکانات لجستیکی هستند، اما واقعیت این است که یک کریدور مؤثر، ترکیبی از سه عنصر زیرساخت، خدمات و تقاضا است. بحران‌های اخیر و تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی، مصرف‌کنندگان لجستیک را وادار به شناسایی ریسک‌های ناشی از تمرکز بیش از حد کرده و تقاضا برای تنوع‌بخشی به مسیرهای تجاری را ایجاد نموده است. کریدورهایی که اکنون به طور فعال در اوراسیا ترویج می‌شوند، دقیقاً در بستر همین تقاضا برای تنوع مطرح شده‌اند و در کنار مسیرهای دریایی، یک سیستم چندگزینه‌ای و رقابتی را تشکیل می‌دهند. در این میان، کریدور فراخزر به دلیل ارتباط آن با موضوع «ابزار ژئوپلیتیک»، توجه ویژه‌ای را به خود جلب کرده است، هرچند که شکاف بزرگی بین جاه‌طلبی‌ها، انتظارات و واقعیت



عملیاتی آن وجود دارد. در همین راستا، ایالات متحده نه تنها به دنبال عادی‌سازی سیاسی در قفقاز است، بلکه در آسیای مرکزی نیز هدف روشنی برای دسترسی به منابع معدنی و توسعه مسیر میانی ترانزیتی (Middle Corridor) دارد؛ مسیری که عمداً از قلمروهای روسیه و ایران اجتناب می‌کند و نشان‌دهنده یک رقابت استراتژیک در زمینه لجستیک اوراسیا است.

منطقه خزر در کانون توجه جدید آمریکا

سیاست خارجی ایالات متحده تحت مدیریت جدید، با محوریت یک رویکرد معامله‌گرایانه و اقتصادمحور، منطقه خزر را به عنوان یک عرصه آزمایشی حیاتی مطرح کرده است. این منطقه، که از منابع انرژی و معدنی غنی برخوردار است، منافع اقتصادی قابل توجهی را برای ایالات متحده فراهم می‌آورد و با بسیاری از اهداف اصلی دیپلماتیک دولت جدید همخوانی دارد. یکی از محورهای کلیدی این استراتژی، حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا جنگ‌های طولانی مدتی است که مانع فعالیت‌های تجاری و اقتصادی می‌شوند یا به عنوان منبع ائتلاف منابع آمریکا تلقی می‌گردند.

این تغییر رویکرد موجب شده تا موضوعاتی مانند ترویج دموکراسی و حقوق بشر که پیشتر موانع بزرگی در روابط آمریکا با کشورهای منطقه خزر بودند، اهمیت کمتری یابند. این موضوع برای کشورهای آسیای مرکزی جذابیت دارد، زیرا آنها با وجود سوابق ضعیف در زمینه آزادی‌های اساسی، مشتاق ایجاد شراکت با واشنگتن و دنبال کردن ادغام نزدیک‌تر با بازارهای جهانی هستند. در نتیجه، اولویت دولت ایالات متحده بر معاملات اقتصادی، اتصال زیرساخت‌ها و توافقات امنیتی متمرکز شده است.

تقویت اتصال با آسیای مرکزی و اهداف معدنی

تمرکز ایالات متحده صرفاً بر قفقاز نیست، بلکه در سوی دیگر دریای خزر نیز به دنبال توافقاتی با آسیای مرکزی است. این منطقه نیز در گذشته شاهد نوسانات سیاسی و تنش‌هایی بین همسایگان بود، اما در سال‌های اخیر به سمت تنش‌زدایی دیپلماتیک و تلاش‌های یکپارچگی اقتصادی متمایل شده است. نشست اخیر C5+1 (ایالات متحده و پنج کشور آسیای مرکزی) در کاخ سفید که به مناسبت دهمین

سالگرد این ابتکار برگزار شد، یک دستور کار مشخص را دنبال می‌کرد: دستیابی به منابع معدنی و توسعه مسیر میانی (Middle Corridor) برای رسیدن به آسیای مرکزی با دور زدن قلمروهای ایران و روسیه. نتیجه این تمرکز جدید، امضای توافقات مهمی بود که شامل سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیارد دلاری از سوی ازبکستان در ایالات متحده طی سال‌های آینده، و توافقات ۱۷ میلیارد دلاری بین آمریکا و قزاقستان می‌شد. این معاملات شامل یک سرمایه‌گذاری مشترک ۱ میلیارد دلاری آمریکا و قزاقستان در استخراج تنگستن بود. یکی از منافع متقابل اصلی، همکاری در زمینه مواد خاکی کمیاب است؛ جایی که ایالات متحده نگران تسلط چین (که تقریباً ۷۰ درصد تولید جهانی و تا ۹۰ درصد قابلیت‌های پردازش را کنترل می‌کند) است و آسیای مرکزی می‌تواند به آمریکا در تنوع‌بخشی زنجیره تأمین کمک کند. الحاق قزاقستان به توافقات ابراهیم نیز بخشی از استراتژی گسترده‌تر خاورمیانه‌ای آمریکا در این منطقه محسوب می‌شود.

کریدورهای ترانزیتی به مثابه ابزار ژئوپلیتیک: تحلیل ساختاری

تعریف و اجزای کلیدی کریدورهای حمل و نقل

ادعای اینکه کریدورهای حمل و نقل می‌توانند به عنوان ابزارهای ژئوپلیتیک مورد استفاده قرار گیرند، در گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی معاصر رایج است. این دیدگاه اغلب در چارچوب تلاش چین برای تسلط، به ویژه در راهبرد «کمربند و راه»، و همچنین در ارتباط با کنترل روسیه بر ترانزیت زمینی اوراسیا مطرح می‌شود. با این حال، یک کریدور حمل و نقل فراتر از مجموعه‌ای از تأسیسات زیرساختی لجستیکی است؛ کریدور، ترکیبی ضروری از زیرساخت، خدمات و تقاضا محسوب می‌شود که زیرساخت، پایه و اساس آن است.

اصل اساسی یک کریدور ترانزیتی، ادغام جریان‌های باری مرتبط در یک مسیر واحد است تا به صرفه‌جویی ناشی از مقیاس دست یابد و هزینه‌های لجستیک برای هر واحد بار را کاهش دهد. این فرآیند مستلزم تثبیت نه تنها جریان‌های مرتبط، بلکه جریان‌های متقابل نیز هست که در اینجا جزء «خدمات» مطرح می‌شود. علاوه بر این، برای دستیابی به صرفه‌جویی مقیاس، حمل و نقل انبوهی

لازم است که کاهش مشابهی در هزینه حمل واحد بار با افزایش مقیاس ارائه دهد؛ لذا، هنگامی که در مورد کریدورهای ترانزیتی صحبت می‌کنیم، حالت‌های اصلی حمل و نقل، تنها راه‌آهن و آب هستند. همچنین، وجود یک فناوری جهانی که امکان حمل و نقل طیف گسترده‌ای از انواع بار را از طریق یک سیستم زیرساختی واحد فراهم کند، ضروری است؛ به همین دلیل است که معمولاً صحبت از حمل و نقل چندوجهی یا کانتینری در میان است.

ذینفعان و تقاضای نوع در اوراسیا

بحران‌های متوالی و افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی، تقاضا برای تنوع‌بخشی در مسیرهای ترانزیتی را افزایش داده است. کریدورهای زمینی فعال اوراسیا دقیقاً در پاسخ به این نیاز به تنوع مطرح شده‌اند تا سیستم چندگزینه‌ای را در کنار مسیر دریایی اصلی آسیا-اروپا ایجاد کنند. این سیستم‌ها هم با هم رقابت می‌کنند و هم یک سیستم واحد را تشکیل می‌دهند.

سه گروه اصلی از ذینفعان در کریدورهای ترانزیتی شناسایی می‌شوند:

۱. کشورهای ترانزیت: جذب ترافیک بار ترانزیتی برای این کشورها به معنای ایجاد

صرفه‌جویی مقیاس برای جریان‌های تجارت داخلی و خارجی خودشان است. از این مهم‌تر، کریدور خود جریان باری ایجاد کرده و فعالیت اقتصادی جدیدی را تولید می‌کند و منجر به سرازیر شدن سرمایه‌گذاری نه تنها در زیرساخت‌های حمل و نقل، بلکه در صنعت و انرژی و به تبع آن، ایجاد شغل می‌شود.

۲. کشورهای استفاده‌کننده: این کشورها در شرایط کنونی به دنبال کاهش ریسک‌های

تجارت خارجی خود و حفظ یک سیستم چندمسیره هستند.

۳. نهادهای دارای انگیزه سیاسی: این گروه به دنبال ایجاد یا کنترل یک کریدور حمل

و نقل برای کسب مزیت ژئوپلیتیک هستند.

در میان مسیرهای اوراسیا، فقط چند سیستم واجد شرایط کریدور واقعی هستند: مسیر دریایی جنوبی

(مسیر اقیانوسی اصلی)، دو شاخه از کریدور اوراسیا، و سه مسیر بالقوه شامل کریدور فراخزر، کریدور شمال-جنوب (INSTC) و کریدور حمل و نقل فراقطبی. کریدور فراخزر بیشتر از بقیه در متن «ابزار ژئوپلیتیک» مطرح شده است.

عادی‌سازی قفقاز و اتصال شرق به غرب

صلح ارمنستان و آذربایجان به عنوان شتاب‌دهنده اتصال

صلح رسمی بین آذربایجان و ارمنستان، که با میانجی‌گری ایالات متحده در آگوست ۲۰۲۵ به امضا رسید، یک لحظه حیاتی برای تقویت اتصال منطقه‌ای بود. این عادی‌سازی پس از آن اتفاق افتاد که واقعیت‌های ژئوپلیتیک منطقه در اوایل دهه ۲۰۲۰ تغییر کرد؛ روسیه، که بانفوذترین بازیگر خارجی در قفقاز و ضامن امنیتی دفاکتوی ارمنستان بود، نفوذ خود را از دست داد. درگیری روسیه در اوکراین، تمرکز آمریکا و اتحادیه اروپا بر آن تئاتر، و ظهور بازیگرانی مانند ترکیه، به آذربایجان (همراه با رشد قدرت اقتصادی و نظامی آن که متکی بر نفت و گاز بود) اجازه داد تا موقعیت خود را در برابر ارمنستان تقویت کند. عملیات‌های نظامی باکو که از سال ۲۰۲۰ آغاز شد و در پایان ۲۰۲۳ به اوج رسید، منجر به بازپس‌گیری قلمرو ناگورنو قره‌باغ و مناطق اطراف آن شد.

با این حال، رهبری هر دو کشور از این تغییرات برای آغاز یک فرآیند عادی‌سازی دیپلماتیک استفاده کردند که صراحتاً حول منافع مشترک برای گشودن اتصالات اقتصادی، حمل و نقل و انرژی در منطقه طراحی شده بود. آذربایجان به دنبال تضمین دسترسی به برون‌بوم نخجوان و گسترش ارتباطات خود با ترکیه و اروپا بود، در حالی که ارمنستان می‌خواست از انزوای محصور در خشکی و وابستگی بیش از حد به روسیه خارج شود تا اتصالات خود را در داخل و خارج از منطقه بسازد. این فرآیند، هرچند با چالش‌هایی از جمله مقاومت بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه و ایران مواجه بود، اما با پیروزی ترامپ و تمرکز بر معاملات اقتصادی شتاب گرفت.

ابتکار مسیر ترامپ و تقویت کریدور انرژی

امضای توافقنامه صلح در ماه آگوست همزمان با معرفی ابتکار TRIPP برای تقویت ابتکارات اتصال

منطقه‌ای بود. این ابتکار با توافقات دیگری تکمیل شد؛ از جمله تفاهم‌نامه‌ای برای یک مشارکت استراتژیک بین ایالات متحده و آذربایجان با تمرکز بر انرژی و تقویت کریدور گازی جنوبی، و همچنین چندین توافق بین ایالات متحده و ارمنستان در مورد زیرساخت‌ها و ایجاد ظرفیت‌های فناوریانه. ایالات متحده همچنین درگیر یک فرآیند موازی عادی‌سازی دیپلماتیک بین ارمنستان و ترکیه است که در صورت تأمین، تلاش‌های اتصال منطقه‌ای را بیشتر تقویت خواهد کرد.

اولین نشانه ملموس این عادی‌سازی، محموله مستقیم غلات از آذربایجان به ارمنستان در ماه نوامبر بود. اگرچه حجم آن نسبتاً کم (کمی بیش از ۱۰۰۰ تن) بود، اما این محموله اولین بارگیری مستقیم پس از تقریباً سه دهه درگیری و قطع کامل ارتباطات به شمار می‌رفت.

واقعیت کریدور فراخزر و چالش‌های زیرساختی

شکاف بین جاه‌طلبی و ظرفیت عملیاتی

کریدور فراخزر (Middle Corridor) که از دیرباز به عنوان مسیری با تقاضای تضمین شده (تجارت متقابل چین، اروپا، آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه) و با حمایت سیاسی فراوان مطرح بوده، با وجود تمام پتانسیل‌ها، عملکرد ضعیفی از خود نشان داده است. این پروژه که در سال ۲۰۱۳ راه‌اندازی شد و پس از ۲۰۲۲ شاهد حمایت فزاینده‌ای بود، در سال ۲۰۲۴ تنها ۳۵,۰۰۰ TEU (واحد معادل بیست پا) را مدیریت کرد. این رقم تنها ۲.۵ درصد از کل ۱.۴ میلیون TEU ترانزیت کانتینری از طریق قزاقستان است و تقریباً معادل ظرفیت حمل تنها دو کشتی کانتینری بزرگ در مسیر اقیانوسی آسیا-اروپا است.

چگونه این وضعیت، با وجود تخصص صنعتی) حضور شرکت‌هایی مانند PSA International سنگاپور و (Dubai Port International امکان‌پذیر است؟ پاسخ در تعریف کریدور نهفته است: ترکیبی از زیرساخت، خدمات و تقاضا. زیرساخت آن چیزی که «کریدور فراخزر» نامیده می‌شود، به اندازه کافی کانتینری نیست. مسیر کریدور مستلزم تغییرات متعدد حالت حمل و نقل (Modal Shifts) و انشعاباتی به بازارهای ملی است. این تقاطع‌ها نیازمند پایانه‌های کانتینری مناسب هستند که به شدت ناکافی‌اند. به عنوان مثال، دریای خزر تنها یک پایانه بندری کانتینری واقعی دارد که ترکمن‌باشی در ترکمنستان است

و در خود خزر نیز ناوگان کانتینری وجود ندارد.

ضعف در خدمات و راه‌اندازی اپراتور واحد

جزء «خدمات» در کریدور فراخزر نیز تا همین اواخر ضعیف بود. این کریدور فاقد یک اپراتور واحد بود که بتواند شرایط لازم برای توسعه خدمات را فراهم آورد، از جمله چارچوب نظارتی، استانداردها و مقررات، سیاست تعرفه‌ای، دیجیتالی‌سازی و مدیریت اسناد الکترونیکی. در ابتدا، به جای یک اپراتور، یک انجمن بین‌المللی برای هماهنگی ایجاد شده بود که شامل هشت سازمان از پنج کشور با حق رأی بود. بحث‌های زیادی صورت می‌گرفت، اما تصمیم‌گیری‌های عملی کمی انجام می‌شد. تنها در سال ۲۰۲۴ بود که یک اپراتور واحد برای کریدور فراخزر تأسیس شد که می‌تواند روند خدمات‌دهی را بهبود بخشد.

دولت ایالات متحده با تمرکز بر Middle Corridor، در واقع به دنبال پیوند زیرساخت‌ها در قفقاز (احتمالاً از طریق مسیر جدید ارمنستان و آذربایجان) به آسیای مرکزی است. با این حال، حتی با وجود حمایت آمریکا، دستیابی به یک کریدور کاملاً کارآمد سال‌ها زمان خواهد برد.

رقابت قدرت‌های بزرگ و ملاحظات منطقه‌ای

محدودیت‌های نفوذ آمریکا و تسلط دوقطبی

در حالی که ورود مجدد ایالات متحده به آسیای مرکزی مورد استقبال قرار گرفته است، محدودیت‌های قابل توجهی در آنچه می‌تواند به دست آورد وجود دارد. روسیه و چین همچنان بازیگران غالب در منطقه، به ویژه در زمینه‌های امنیت، تجارت و زیرساخت باقی مانده‌اند. شرکت‌های چینی تقریباً در هر بخش از اقتصاد آسیای مرکزی فعال هستند؛ از اتصال زیرساخت‌ها گرفته تا انرژی سبز، استخراج و فرآوری مواد معدنی. به عنوان مثال، شرکت‌های چینی اخیراً توافق‌نامه‌هایی به ارزش ۲.۷ میلیارد دلار با ازبکستان برای سرمایه‌گذاری در استخراج مس و نقره امضا کرده‌اند.

کشورهای آسیای مرکزی از محدودیت‌های مانور سیاست خارجی خود آگاه هستند. گرایش بیش از حد

به سمت ایالات متحده می‌تواند چین را بیگانه کرده و روسیه را خشمگین سازد. تعامل فعال با واشنگتن تا زمانی خوب است که دو همسایه بزرگ و حساس آنها را آزار ندهد. هدف اصلی این کشورها، جایگزینی همسایگان بزرگ خود با ایالات متحده نیست، بلکه استخراج معاملات بهتر از قدرت‌های بزرگ است. به عنوان مثال، رئیس‌جمهور قزاقستان بلافاصله پس از سفر به آمریکا، در ماه نوامبر با همتای روسی خود در مسکو دیدار کرد و معاهده‌ای درباره مشارکت جامع امضا نمود و از این سفر به عنوان مهم‌ترین سفر سال خود یاد کرد.

جایگاه ایران در معادله کریدورها

ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای، نقشی پیچیده در تحولات ترانزیتی دارد. از یک سو، ابتکارات اتصال فراخزری که توسط ایالات متحده و شرکای قفقازی آن دنبال می‌شود (Middle Corridor)، صراحتاً با هدف دور زدن قلمرو ایران و روسیه طراحی شده‌اند. این موضوع در تحلیل‌های آمریکایی به عنوان یک مزیت برای واشنگتن تلقی می‌شود که می‌تواند به منابع آسیای مرکزی دست یابد. همچنین، ایران به همراه روسیه به عنوان بازیگرانی معرفی شده‌اند که ممکن است به دنبال جلوگیری از پروژه‌های اتصال منطقه‌ای باشند که آنها را مغایر با منافعشان می‌دانند.

از سوی دیگر، ایران از طریق کریدور بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC)، یک عامل مهم در اتصال عمودی محسوب می‌شود. این کریدور که ایران، روسیه و هند را به هم متصل می‌کند، حتی اگر به دلیل برخی ضعف‌ها، به عنوان یک کریدور «واقعی» طبق تعریف ساختاری آن در نظر گرفته نشود، یک پروژه بسیار مهم است. برای روسیه، INSTC در توسعه زیرساخت‌های لجستیکی و ایجاد خدمات لجستیکی پیچیده در مناطق جنوبی خود نقش دارد. همچنین، INSTC به عنوان یک پیوند عمودی که کریدورهای در امتداد محور شرق-غرب را قطع می‌کند، در یک سیستم چندمتغیره حمل و نقل اوراسیا، عامل انعطاف‌پذیری و پایداری به شمار می‌رود. روسیه، به عنوان یکی از بزرگترین شرکای تجاری آسیای مرکزی و سرمایه‌گذار فعال در منطقه، با تجارت خود با چین، آسیای مرکزی و خاورمیانه، جریان عظیم باری ایجاد می‌کند که مزیت رقابتی قابل توجهی برای مسیر مورد استفاده آن فراهم می‌آورد. این

بدان معناست که روسیه نفوذ قابل توجهی بر پیکربندی سیستم و دوام بلندمدت اجزای آن دارد و لذا نقش ایران در INSTC، به رغم تلاش برای دور زدنش در کریدور میانی، همچنان برای پایداری کلی شبکه ترانزیتی اوراسیا حیاتی است.

چشم‌انداز آینده و سیاست‌گذاری

اگرچه توافقات اخیر در مورد اتصال فراخزری هنوز در مرحله تفاهم‌نامه قرار دارند و حجم واقعی ترانزیت کالاهای غیرانرژی مانند غلات در شرایط فعلی پایین است، حرکت دیپلماتیک قابل توجهی بین ایالات متحده و کشورهای خزر در جریان است. ریسک همیشگی برای کشورهای منطقه این است که دولت ایالات متحده ممکن است علاقه خود را از دست داده و اولویت‌هایش را به مناطق دیگر منتقل کند. با این حال، در صورت تبدیل این شتاب دیپلماتیک به اجرای کارآمد و پایدار طرح‌های تقویت اتصال، این تحولات فرصتی برای دگرگونی نه تنها منطقه خزر، بلکه فراتر از آن را فراهم می‌آورد.

برای سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی، درک دقیق ماهیت کریدورها به عنوان ترکیبی از زیرساخت‌های فیزیکی (مانند بنادر ناکافی دریای خزر)، خدمات (نیاز به اپراتورهای واحد و مقررات استاندارد) و تقاضا، برای سرمایه‌گذاری موفق حیاتی است. در نهایت، رقابت بر سر کریدورها نشان‌دهنده یک بازی ژئوپلیتیک با حاصل جمع صفر نیست، بلکه ایجاد یک سیستم چندگزینه‌ای است که کشورهای کوچک‌تر از آن برای به دست آوردن بهترین معاملات و کاهش وابستگی‌های خود به یک قدرت واحد استفاده می‌کنند. این سیستم، مانند یک تار و پود در هم تنیده، نه تنها به دنبال اتصال جغرافیایی است، بلکه ساختارهای مالی و صنعتی جدیدی را در طول مسیرهای ترانزیتی به وجود می‌آورد.

تحول روابط اقتصادی و استراتژیک ایالات متحده و عربستان سعودی: از نفت تا فناوری و چشم‌انداز ۲۰۳۰

روابط اقتصادی و مالی میان ایالات متحده و عربستان سعودی در آستانه جهشی ساختاری قرار دارد که فراتر از چارچوب‌های سنتی مبتنی بر صادرات نفت خام است. این تحول، که ریشه در جاه‌طلبی‌های طرح «چشم‌انداز ۲۰۳۰» عربستان سعودی برای تنوع اقتصادی و نیاز واشنگتن به منابع عظیم مالی

و تعمیق روابط استراتژیک دارد، نه تنها مسیر تجارت دوجانبه را تغییر داده، بلکه ابعاد جدیدی در همکاری‌های دفاعی، فناوری‌های پیشرفته و انرژی‌های نوین گشوده است. در گذشته، رابطه اقتصادی دو کشور عموماً حول محور نفت می‌چرخید؛ رابطه‌ای که اهمیت آن برای ریاض به دلیل حجم بزرگ‌تر اقتصاد آمریکا، به مراتب بیشتر از واشنگتن بود. در دهه ۲۰۰۰ میلادی، ۱۸ درصد از کل صادرات عربستان (که بخش عمده آن نفت بود) راهی ایالات متحده می‌شد و این کشور به طور متوسط سالانه ۱۶ میلیارد دلار مازاد تجاری با آمریکا داشت. اما ظهور انقلاب انرژی در ایالات متحده و افزایش چشمگیر تولید نفت این کشور، این معادله را به کلی دگرگون کرد.

با آغاز دهه ۲۰۱۰، صادرات سعودی به آمریکا به شدت کاهش یافت؛ تا جایی که در سال ۲۰۲۴، تنها ۴.۲ درصد از صادرات عربستان به ایالات متحده می‌رفت. در نتیجه این تغییرات، ریاض برای جایگزینی شریک تجاری اصلی خود، رویکرد خود را به سمت آسیا و به ویژه چین معطوف ساخت، به طوری که چین در سال ۲۰۲۴ مسئول ۱۵ درصد از صادرات و تأمین نزدیک به یک‌چهارم واردات عربستان بود. در همین دوره، سهم واردات آمریکا از عربستان به تنها ۰.۴ درصد رسید، و تراز تجاری کالا و خدمات به نفع ایالات متحده چرخید و در سال ۲۰۲۴ به مازاد ۱۰ میلیارد دلاری برای آمریکا رسید. این داده‌های تاریخی نشان‌دهنده یک دگرگونی عمیق در وابستگی‌های تجاری است. در پاسخ به این تحولات و در جهت تحقق اهداف بلندپروازانه چشم‌انداز ۲۰۳۰، عربستان سعودی به دنبال جذب سرمایه‌گذاری خارجی به ویژه در بخش‌هایی نظیر هوش مصنوعی، مراکز داده، تولیدات با فناوری بالا، گردشگری، سرگرمی، و گاز طبیعی بوده است.

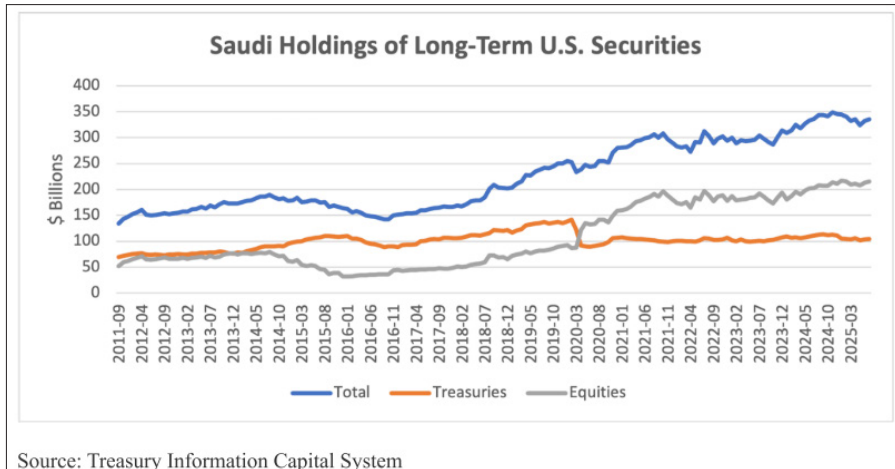


در همین راستا، صندوق سرمایه‌گذاری عمومی (PIF) عربستان سعودی، که تقریباً یک تریلیون دلار دارایی تحت مدیریت دارد، نقش محوری را در استراتژی جدید ایفا کرده است. این صندوق با تغییر ترکیب سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود از اوراق قرضه به سمت سهام، مشخصاً ریسک‌پذیری خود را افزایش داده تا به اهداف بازدهی بالاتر دست یابد؛ روندی که از سال ۲۰۲۰ شتاب گرفته است. با نزدیک شدن به دیدار ولیعهد سعودی، محمد بن سلمان، با رئیس‌جمهور دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۲۵، انتظار می‌رفت که تقویت هر چه بیشتر روابط اقتصادی در دستور کار قرار گیرد. واشنگتن به دنبال استفاده از ثروت عظیم سعودی برای تقویت سرمایه‌گذاری، اشتغال‌زایی و رشد داخلی خود بود، در حالی که ریاض در پی دسترسی بیشتر به فناوری‌های پیشرفته، تجهیزات نظامی سطح بالا نظیر جنگنده‌های F-۳۵، و دانش فنی مورد نیاز برای توسعه زیرساخت‌های فناوری خود بود. داده‌های اخیر حاکی از آن بود که روابط اقتصادی استراتژیک در حال تقویت شدن است، به طوری که صادرات آمریکا به عربستان در سه ماهه دوم سال ۲۰۲۵ رشد ۱۴.۲ درصدی سال به سال را تجربه کرد و مازاد تجاری آمریکا با ریاض به ۴.۵ میلیارد دلار رسید.

تحول الگوهای تجاری و استراتژی صندوق سرمایه‌گذاری عمومی

روابط تجاری ایالات متحده و عربستان سعودی، که در گذشته عمدتاً با سلطه صادرات نفت سعودی مشخص می‌شد، طی یک دهه اخیر دچار دگرگونی بنیادین شده است. در دهه ۲۰۰۰، عربستان سعودی سالانه به طور میانگین ۱۶ میلیارد دلار مازاد تجاری با ایالات متحده در حوزه کالا و خدمات داشت، در حالی که در سال ۲۰۲۴، این تراز به مازاد ۱۰ میلیارد دلاری به نفع آمریکا تبدیل شد. این تغییر ناشی از افزایش تولید نفت آمریکا و کاهش وابستگی آن به واردات سعودی بود، به طوری که سهم صادرات عربستان به آمریکا تا سال ۲۰۲۴ به ۴.۲ درصد رسید. در نتیجه این کاهش وابستگی متقابل، عربستان سعودی مجبور شد برای جایگزینی شریک تجاری خود، تمرکز را به سمت آسیا و به ویژه چین تغییر دهد؛ جایی که چین اکنون ۱۵ درصد از صادرات عربستان را به خود اختصاص داده است.

این جابجایی در الگوهای تجاری با تغییرات در نحوه مدیریت دارایی‌های مالی عربستان در خارج همراه شده است. هدف عربستان این است که با افزایش ریسک‌پذیری سرمایه‌گذاری‌های خود، بازدهی بیشتری کسب کند. در سال‌های اخیر، نقش صندوق سرمایه‌گذاری عمومی (PIF) در مدیریت دارایی‌های خارجی برجسته شده است. در حالی که در سال ۲۰۱۱، ۳۹ درصد از دارایی‌های سعودی در اوراق بهادار آمریکا شامل سهام بود، این سهم تا سال ۲۰۲۴ به بیش از ۶۰ درصد افزایش یافت، که نشان‌دهنده یک تغییر استراتژیک از اوراق قرضه به سهام است. به عنوان مثال، در اوایل سال ۲۰۲۰، ۴۰ میلیارد دلار از ذخایر ارزی بانک مرکزی (که احتمالاً بخش زیادی از آن در اوراق خزانه‌داری آمریکا سرمایه‌گذاری شده بود) به صندوق PIF منتقل شد تا با رویکردی تهاجمی‌تر مدیریت شود.



این استراتژی جدید، در سرمایه‌گذاری‌های بزرگ نیز مشهود است؛ مانند تملک اهرمی شرکت EA Sports به ارزش ۵۵ میلیارد دلار توسط PIF و شرکای آن، که کاملاً با تمرکز پادشاهی بر توسعه بخش‌های سرگرمی و فناوری همراه است. همچنین، داده‌های اخیر نشان می‌دهد که با وجود این تحولات، روابط اقتصادی در حال تقویت است. در سال ۲۰۲۴، ایالات متحده با ۲.۸ میلیارد دلار، بزرگترین فراهم‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) در عربستان بود که بالاترین میزان خالص ورودی سالانه از سال ۲۰۱۶ به شمار می‌رفت. علاوه بر این، در نیمه اول سال ۲۰۲۵، آمریکا بزرگترین منبع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سبز (سرمایه‌گذاری برای تأسیس شرکت‌های جدید) در عربستان بود. این ارقام نشان‌دهنده شروعی قوی برای افزایش جریان سرمایه از آمریکا به عربستان است.

سرمایه‌گذاری‌های استراتژیک و اهداف چشم‌انداز ۲۰۳۰

«چشم‌انداز ۲۰۳۰» عربستان سعودی، موتور محرک اصلی برای جذب سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت از ایالات متحده به شمار می‌رود. ریاض در تلاش است تا با استفاده از نوآوری‌ها و فناوری‌های آمریکایی، زیرساخت‌های لازم برای تبدیل شدن به یک قطب منطقه‌ای در بخش‌های هوش مصنوعی، مراکز داده و تولیدات پیشرفته را فراهم کند. در مقابل، شرکت‌های آمریکایی نیز به دلیل بهبود فضای سرمایه‌گذاری در عربستان، فرصت‌های ناشی از چشم‌انداز ۲۰۳۰، دسترسی به انرژی ارزان و زمین‌های فراوان برای

توسعه فعالیت‌های مرتبط با هوش مصنوعی، مشتاق به حضور در این بازار هستند.

قبل از دیدار نوامبر ۲۰۲۵، حجم قابل توجهی از معاملات و تعهدات اعلام شده بود. در جریان دیدار رئیس جمهور ترامپ از ریاض در ماه می، عربستان تعهد تجاری و سرمایه‌گذاری ۶۰۰ میلیارد دلاری به ایالات متحده داد. همچنین، شرکت‌های بزرگ آمریکایی، سرمایه‌گذاری‌های کلانی را در عربستان اعلام کردند: از جمله یک قرارداد ۱۱ میلیارد دلاری شامل اجاره و اجاره متقابل تأسیسات فرآوری گاز جفوره آرامکو توسط کنسرسیومی به رهبری Global Infrastructure Partners. علاوه بر این، قراردادهایی با AWS (۵.۳ میلیارد دلار)، گوگل کلود (سرمایه‌گذاری مشترک ۱۰ میلیارد دلاری با PIF) و همچنین تعهد ۸ میلیارد دلاری هیلتون برای ساخت یا بهره‌برداری از بیش از ۱۰۰ هتل در عربستان، نشان دهنده عمق نفوذ سرمایه آمریکایی در بخش‌های زیرساخت و گردشگری است.

رشد پیوندهای اقتصادی در این دوره، نتیجه همسویی اولویت‌های استراتژیک دو کشور است: ایالات متحده خواستار افزایش خرید کالا و خدمات توسط عربستان و افزایش سرمایه‌گذاری در شرکت‌های آمریکایی است، در حالی که عربستان به دنبال دسترسی به فناوری و نوآوری آمریکایی برای پیشبرد اصلاحات چشم‌انداز ۲۰۳۰ است. با توجه به فضای رو به رشد سرمایه‌گذاری در عربستان، انتظار می‌رود که در سال‌های آتی، سرمایه‌گذاری آمریکا در عربستان سعودی قوی‌ترین رشد را تجربه کند.

توافق استراتژیک نوامبر ۲۰۲۵: چارچوب همکاری‌های بلندمدت

سفر ولیعهد محمد بن سلمان به واشنگتن در ۱۸ تا ۱۹ نوامبر ۲۰۲۵، نقطه عطفی در روابط دو کشور بود و مجموعه‌ای از توافقات و تفاهم‌نامه‌ها با ارزشی حدود ۵۵۷ میلیارد دلار را به همراه داشت. این رقم در کنار تعهدات کلی سرمایه‌گذاری عربستان در آمریکا که به حدود ۱ تریلیون دلار نزدیک می‌شود، نشان‌دهنده تعمیق بی‌سابقه روابط است.

بخش عمده‌ای از دستاوردهای این سفر، مربوط به توافقات دولتی بود که چارچوب‌های همکاری‌های آتی را تعیین می‌کنند:

۱. همکاری دفاعی و امنیتی:

- توافقنامه دفاعی استراتژیک (SDA): این توافقنامه زمینه را برای همکاری‌های گسترده‌تر نظامی، شامل انتقال فناوری، برنامه‌های آموزشی مشترک و تأمین تسلیحات فراهم می‌کند. این سند، مشارکت نظامی هشت‌دهه‌ای را مجدداً تأیید کرده و بازدارندگی منطقه‌ای را تقویت می‌نماید.
- تسهیل عملیات شرکت‌های دفاعی آمریکایی در عربستان و تعیین مکانیسم‌هایی برای تقسیم بار مالی تأمین امنیت بین دو کشور از جمله مفاد کلیدی این توافق بود.
- رئیس‌جمهور ترامپ به طور رسمی وضعیت «متحد اصلی غیرناتو» را به عربستان سعودی اعطا کرد.

۲. انرژی هسته‌ای و غیرنظامی:

- توافق هسته‌ای غیرنظامی، همکاری بلندمدت در توسعه انرژی هسته‌ای را تثبیت کرد و شرکت‌های آمریکایی را به عنوان شرکای ترجیحی در ساخت برنامه هسته‌ای عربستان قرار داد.
- نکته بسیار مهم در این توافق، ممنوعیت صریح فعالیت‌های غنی‌سازی و فرآوری مجدد در داخل عربستان سعودی است، که تضمینی برای استانداردهای عدم اشاعه و نظارت بین‌المللی فراهم می‌سازد و راه را برای استفاده از فناوری آمریکایی باز می‌کند.

۳. مواد معدنی حیاتی و کمیاب:

- یک چارچوب دولتی مشترک برای هماهنگی سیاست‌ها در مورد مواد معدنی استراتژیک به منظور متنوع‌سازی زنجیره‌های تأمین جهانی و کاهش وابستگی به چین امضا شد.
- این همکاری شامل اکتشاف، پالایش و توسعه زنجیره‌های ارزش است. همچنین، قراردادی برای تأسیس یک پالایشگاه عناصر خاکی کمیاب با مالکیت ۵۱ درصد برای شرکت معادن

(Maaden) و ۴۹ درصد برای MP Materials و وزارت دفاع آمریکا به امضا رسید که هدف مستقیم آن کاهش وابستگی جهانی به چین در حوزه پالایش این مواد است.

۴. شتابدهی به سرمایه‌گذاری و فناوری:

- یک چارچوب استراتژیک برای شتاب دادن به جریان‌های سرمایه‌گذاری، شامل ساده‌سازی تأییدیه‌ها و تسریع راه‌اندازی سرمایه‌گذاری‌های مشترک در بخش‌های انرژی، زیرساخت، فناوری و دفاعی تعیین شد.
- در زمینه فناوری، یک تفاهم‌نامه استراتژیک در زمینه هوش مصنوعی به امضا رسید که دسترسی عربستان به فناوری‌های پیشرفته AI را با رعایت الزامات حفاظتی برای سیستم‌های اختصاصی آمریکا تضمین می‌کند. هدف این تفاهم‌نامه، قرار دادن عربستان به عنوان یک رهبر جهانی در این حوزه است و شامل همکاری در تحقیقات، زیرساخت‌های محاسباتی و تربیت نیروی انسانی است.

تمرکز بر دفاع، انرژی و زیرساخت‌های دیجیتال

معاملات خصوصی و عمومی امضا شده در نوامبر ۲۰۲۵، ابعاد اجرایی این همکاری‌های استراتژیک را مشخص می‌کنند که نشان‌دهنده تمرکز روشن بر تقویت بنیه دفاعی و توسعه فناوری‌های آینده است.

۱. معاملات دفاعی و تسلیحاتی:

- ایالات متحده فروش جنگنده‌های پیشرفته F-۳۵ به عربستان سعودی را که ریاض پیش‌تر درخواست کرده بود، به عنوان بخشی از یک بسته دفاعی گسترده‌تر تأیید کرد.
- این معاملات شامل خرید تقریباً ۳۰۰ تانک پیشرفته آمریکایی برای تقویت نیروهای زمینی و تسهیل استقرار سیستم‌های دفاعی نظیر پاتریوت و تاد (THAAD) در عربستان بود. همچنین سطوح ارتقا یافته‌ای از همکاری‌های اطلاعاتی و اشتراک‌گذاری داده‌ها نیز توافق شد.

۲. انرژی و فناوری‌های پیشرفته:

- بسته تفاهم‌نامه‌های بین آرامکو سعودی و شرکت‌های آمریکایی در حوزه انرژی (نفت، گاز و خدمات) به ارزشی بیش از ۳۰ میلیارد دلار منعقد شد. این شامل سرمایه‌گذاری در پروژه گاز طبیعی مایع (LNG) لیک چارلز با مشارکت MidOcean Energy، توافق با Commonwealth LNG و همچنین همکاری در خدمات و فناوری‌های میدین نفتی با شرکت‌هایی نظیر بیکر هیوز و هالیبرتون بود. علاوه بر این، مشارکت‌های تأمین مالی با شرکت‌های مالی بزرگی مانند Blackstone و J.P.Morgan نیز صورت گرفت.

۳. هوش مصنوعی و مراکز داده:

- بخش فناوری شاهد بزرگترین و بلندپروازانه‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها بود. علاوه بر توافقنامه استراتژیک AI، چندین مشارکت کلیدی بخش خصوصی امضا شد:
- پروژه مرکز داده با مشارکت AMD، سیسکو و شرکت سعودی HUMAIN که با ظرفیت ۱۰۰ مگاوات آغاز و برنامه‌ریزی شده تا ۱ گیگاوات افزایش یابد.
 - پروژه «هالو»: یک ابرخوشه محاسباتی ۲ گیگاواپی با مشارکت HUMAIN و Luma AI.
 - پروژه‌های محاسباتی ۵۰۰ مگاواپی با همکاری انویدیا (Nvidia) و مشارکت با شرکت xAI متعلق به ایلان ماسک.
 - تأسیس مرکز مهندسی هوش مصنوعی با مشارکت کوالکام و HUMAIN که توسط ادوپی حمایت می‌شود.

این معاملات نشان می‌دهد که عربستان سعودی نه تنها به دنبال خرید فناوری است، بلکه می‌خواهد زیرساخت‌های لازم برای تولید و توسعه هوش مصنوعی را در داخل پادشاهی ایجاد کند. همچنین، ایالات متحده همچنان بزرگترین سرمایه‌گذار خارجی در عربستان باقی مانده و تقریباً ۲۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی این کشور را به خود اختصاص داده است. این امر تأکیدی بر این واقعیت است که روابط دوجانبه از یک الگوی صرفاً تجاری (نفت) به یک الگوی سرمایه‌گذاری عمیق



و استراتژیک (فناوری و زیرساخت) تغییر ماهیت داده است.

چشم انداز و پیامدهای سیاست‌گذاری

گزارش تحلیلی معاملات نوامبر ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که همسویی منافع استراتژیک و اقتصادی دو کشور، سرآغاز یک دوره جدید از همکاری‌های پایدار است. در حالی که تعهد ۶۰۰ میلیارد دلاری اولیه که در ماه می اعلام شده بود ممکن است در صورت ثبات قیمت‌های پایین نفت با چالش‌هایی در تحقق کامل مواجه شود، شکی وجود ندارد که حجم خرید محصولات و سرمایه‌گذاری‌های سعودی در آمریکا افزایش خواهد یافت.

با این حال، به دلیل محیط سرمایه‌گذاری بهبود یافته در پادشاهی، فرصت‌های متعدد ناشی از چشم‌انداز ۲۰۳۰، و در دسترس بودن منابع ارزان انرژی و زمین‌های وسیع برای توسعه فعالیت‌های هوش مصنوعی، قوی‌ترین رشد احتمالاً در مسیر سرمایه‌گذاری ایالات متحده در عربستان سعودی رخ خواهد داد. این وضعیت فرصتی بی‌نظیر را برای شرکت‌های آمریکایی فراهم می‌کند تا از طریق پروژه‌های عظیم مراکز داده و زیرساخت‌های انرژی، سهمی فعال در بازسازی اقتصادی عربستان داشته باشند.

از منظر سیاست‌گذاری، توافقات نشان‌دهنده یک رویکرد دوجانبه برای کاهش وابستگی‌های خارجی در حوزه‌های حیاتی است. همکاری در بخش مواد معدنی کمیاب با هدف آشکار کاهش نفوذ و سلطه چین در زنجیره تأمین جهانی طراحی شده است. همچنین، اعطای وضعیت «متحد اصلی غیرناتو» و تسهیل فروش F-۳۵ و سامانه‌های پدافندی پیشرفته مانند پاتریوت و تاد، پیامی قاطع در مورد تعهدات امنیتی متقابل در منطقه ارسال می‌کند. این همکاری‌های دفاعی، که شامل مکانیزم‌های تقسیم بار مالی امنیت است، نشان‌دهنده ادغام عمیق‌تر سیاست‌های اقتصادی و امنیتی است.

در نهایت، تبدیل شدن روابط از یک تعامل نفتی-محور به یک مشارکت متمرکز بر فناوری‌های آینده، انرژی غیرنظامی و زیرساخت‌های دیجیتال، تضمین‌کننده ارتباطی پایدارتر و باثبات‌تر است. با این حال، اجرای موفقیت‌آمیز این تعهدات چند صد میلیارد دلاری نیازمند هماهنگی‌های رگولاتوری و نظارتی دقیق (مانند آنچه در توافقات مالی و بانکی و استانداردهای وسایل نقلیه دیده می‌شود) خواهد

بود تا بتواند حجم عظیم نقدینگی PIF و دانش فنی آمریکا را به طور موثر به اهداف چشم‌انداز ۲۰۳۰ گره بزند. اگر این مشارکت‌ها به درستی مدیریت شوند، می‌توانند یک الگوی جدید همکاری برای اقتصادهای بزرگ و در حال توسعه را ترسیم کنند.

عصر ژئواکونومی: هنگامی که اقتصاد به سلاح تبدیل می‌شود (نگاهی به کتاب نبرد قدرت‌ها در زمین بازی اقتصاد)^۱

جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، هیچ شباهتی به جهان چند دهه قبل ندارد. تغییرات آن قدر تدریجی بوده که بسیاری متوجه آن نشده‌اند، اما اگر روندها را کنار هم قرار دهیم، تصویر کاملاً روشن می‌شود: مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل دگرگون شده است. جابه‌جایی‌ای در هندسه قدرت اتفاق افتاده که نه در میدان نبرد، بلکه در شبکه‌های مالی و انرژی و فناوری رخ داده است. اگر در گذشته فرماندهان و ژنرال‌ها جریان حوادث را تعیین می‌کردند، امروز مدیران صندوق‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های زیرساختی، هیئت‌مدیره شرکت‌های فناوری و طراحان راهبردهای اقتصاد خارجی در سکوت همان کار را انجام می‌دهند. نیروی نظامی همچنان وجود دارد اما قدرت جهانی دیگر از لوله تفنگ عبور نمی‌کند؛ از عبور پول، انرژی، داده، فناوری و کالا عبور می‌کند.

اقتصاد امروز فراتر از یک حوزه تخصصی برای توسعه یا رفاه شهروندان است. به ساختار درونی سیاست خارجی تبدیل شده، به ستون امنیت ملی تبدیل شده و به زبان جدید سلطه و بازدارندگی. هرچند روی سطح همچنان از تجارت آزاد، جهانی‌شدن، بازار رقابتی و همکاری مشترک سخن گفته می‌شود، اما در زیر سطح، هر قرارداد، هر سرمایه‌گذاری و هر تعامل اقتصادی حاوی یک محاسبه قدرت است. در ظاهر یک بندر ساخته می‌شود، اما در واقع گرهی سیاسی ایجاد می‌گردد. در ظاهر یک وام توسعه‌ای پرداخت می‌شود، اما در واقع حلقه‌ای از وابستگی بسته می‌شود. در ظاهر صادرات فناوری محدود می‌شود، اما در واقع آینده صنعتی و امنیتی یک کشور در مشت گرفته می‌شود.

۱- نبرد قدرت‌ها در زمین بازی اقتصاد: واکاوی راهبردهای ژئواکونومیک در روابط بین‌الملل (۱۴۰۴)، میکائیل ویگل و همکاران، ترجمه رضا مجید زاده و دیگران، انتشارات رایحه اقتصاد

نظم جهانی امروز را بهتر است نه «اقتصادی» و نه «نظامی»، بلکه ژئواکونومیک نامید: رقابت ژئوپلیتیک با ابزار اقتصادی. بازیگران جهانی به درستی فهمیده‌اند که شکست نظامی اگر شکست بخورد پرهزینه است، اما شکست اقتصادی بی‌هزینه، بی‌سروصدا و اغلب برگشت‌ناپذیر است. تحریم مالی همان اثری را دارد که بمباران هوایی؛ فقط بدون تصویرهای رسانه‌ای و بدون گلوله. قطع صادرات فناوری همان اثری را دارد که نابود کردن کارخانه‌ها؛ فقط بی‌آنکه به خاک دشمن پا گذاشته شود. بحران مصنوعی در بازار انرژی همان اثری را دارد که محاصره نظامی؛ فقط با ظاهر «بازار آزاد». در چنین دوران جدیدی، رقابت قدرت‌ها دیگر فقط میان آمریکا، چین و اروپا نیست. نقشه بازیگرانی که اقتصاد را به ابزار سیاست خارجی تبدیل کرده‌اند بسیار گسترده‌تر شده است. ترکیه، عربستان و هند از جمله این بازیگران نوظهورند، اما دایره به آن‌ها محدود نیست. اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، ژاپن و کره جنوبی نیز با رویکردی متمایز و در سکوت، اقتصاد خود را به ابزار قدرت تبدیل کرده‌اند. حتی کشورهای کوچک‌تر مانند سنگاپور، قطر و امارات نشان داده‌اند که اگر یک کشور بتواند ارزش راهبردی اقتصادی تولید کند، اندازه جغرافیا تعیین‌کننده اهمیت نیست؛ اهمیت با میزان تولید «ضرورت» برای دیگران اندازه‌گیری می‌شود.

هر بازیگر راه خودش را دارد. ترکیه بیش از هر چیز بر استعداد جغرافیایی سرمایه‌گذاری کرده است؛ نه روی خاک خود، بلکه روی موقعیت خود میان اروپا، آسیا و خاورمیانه. خطوط لوله، کریدورهای حمل‌ونقل، قراردادهای ساخت‌وساز خارجی، توسعه ناوگان پهپادی و ایجاد شرکت‌های پیمانکاری فرامرزی شبکه‌ای را پدید آورده که بسیاری از کشورهای منطقه و آفریقا را با آنکارا درگیر کرده است. ترکیه فهمیده که کشورهایی که از مسیر آن عبور کنند، ناگزیر به محاسبه‌ای فراتر از اقتصاد هستند. این همین تعریف ژئواکونومی است: اقتصادی که به رفتار سیاسی جهت می‌دهد بدون گلوله و بدون تهدید.

عربستان راه دیگری دارد. ذخایر عظیم نفت و گاز را نه به عنوان ثروت مصرفی، بلکه به عنوان سکوی پرتاب نفوذ جهانی به کار گرفته است. صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان به بازیگری جهانی

تبدیل شده و تصمیماتش اثر قیمتی در بازارهای بین‌المللی دارد. ورود سرمایه به صنعت ورزش، فناوری و زیرساخت جهانی بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر است: ساختن کشوری که برای جهان «ضروری» باشد. از همین جا قدرت متولد می‌شود. دولت‌ها با کسی که صرفاً نفت می‌فروشد متفاوت رفتار می‌کنند با کسی که بتواند سرمایه، تصویر، اعتبار و شبکه تجارت جهانی خلق کند.

هند مسیر سومی را دنبال می‌کند. دهلی‌نو می‌داند که پیروزی در قرن آینده از آن کشورهایی خواهد بود که در مرکز زنجیره تأمین جهانی جای بگیرند. بنابراین خود را در صنایع دارویی، فناوری اطلاعات، صنایع دفاعی و انرژی به‌عنوان گرهی ضروری قرارداد. هند فهمیده که مستقل بودن کافی نیست؛ دیگران باید به هند نیازمند باشند تا هند شنیده شود. همین منطق، هند را به یکی از بازیگران کلیدی در آسیا، اقیانوس هند و خلیج فارس بدل کرده است.

ژاپن سال‌هاست بدون جنجال اما با دقتی مثال‌زدنی، ژئواکونومی را بهتر از بسیاری به کار گرفته است. ژاپنی‌ها سرمایه‌گذاری خارجی را نه برای سود مالی کوتاه‌مدت، بلکه برای تثبیت موقعیت ژئوپلیتیک بلندمدت انجام می‌دهند. بندر، نیروگاه، کارخانه خودرو، پروژه فناوری یا حتی کمک توسعه‌ای برای آنها صرفاً معامله اقتصادی نیست؛ زنجیری است که یک رابطه بلندمدت را برقرار می‌کند. ژاپن زمانی از جنگ به عنوان ابزار سیاست استفاده می‌کرد؛ امروز بندر و کارخانه و فناوری همین نقش را برای توکیو ایفا می‌کنند.

کره جنوبی به کلی داستان متفاوتی دارد. هیچ کشور دیگری به اندازه کره جنوبی نشان نداده که می‌توان با «فناوری» امپراتوری نرم ساخت. سامسونگ، ال‌جی، هیوندای، کی‌پاپ و صنعت سرگرمی نه فقط برند اقتصادی، بلکه سپری نفوذ فرهنگی و سیاسی‌اند. کشوری که فناوری و فرهنگش در جهان حضور داشته باشد، مجبور نیست در میز مذاکره با فریاد امتیاز بگیرد؛ نفوذ آرام در شخصیت روزمره مردم جهان، قدرتی تولید می‌کند که نه دیده می‌شود، نه شنیده می‌شود، اما انکارناپذیر است.

همه این مسیرها در ظاهر متفاوت‌اند، اما پیام مشترک دارند:

قدرت ملی زمانی پایدار است که اقتصاد، امنیت و سیاست خارجی در یک مسیر قرار بگیرند. کشورهایی که این واقعیت را درک کرده‌اند، برای نفوذ نیازی به جنگ ندارند؛ شبکه می‌سازند — شبکه انرژی، شبکه بندر، شبکه داده، شبکه تولید، شبکه سرمایه، شبکه فرهنگ.

و در این میان، جایگاه ایران با هیچ‌کدام از این کشورها قابل مقایسه ساده نیست؛ هم فرصت‌های عظیم دارد و هم تهدیدهای بزرگ. موقعیت جغرافیایی، منابع انرژی، جمعیت و بازار داخلی ایران بالقوه مصالح ساختن یک بازیگر بزرگ ژئواکونومیک را در اختیار دارد. اما هر ظرفیت زمانی قدرت می‌شود که وارد یک راهبرد شود. انرژی باید به ابزار وابستگی متقابل تبدیل شود، نه فقط صادرات. جغرافیا باید به شاهراه تبدیل شود، نه فقط خط مرزی. فناوری باید پیوندهای بلندمدت ایجاد کند، نه دسترسی کوتاه‌مدت. سیاست خارجی باید اقتصاد را تقویت کند، نه اینکه اقتصاد هزینه سیاست خارجی شود.

مشکل جهان امروز انزوا نیست، وابستگی بی‌محاسبه است. هیچ کشوری مستقل مطلق نیست؛ اما برخی کشورها «وابسته با دست بالا» هستند و برخی «وابسته با دست پایین». آینده از آن کشورهایی است که نوع وابستگی را خود انتخاب کنند. کشوری که راه‌های ورود سرمایه را هوشمندانه مدیریت کند، از تجارت برای قدرت استفاده کند و شبکه ارزش راهبردی ایجاد کند، نه تنها امنیت به‌دست می‌آورد بلکه قواعد بازی را تغییر می‌دهد.

قدرت آینده از میدان جنگ عبور نمی‌کند. از شبکه عبور می‌کند. از شبکه انرژی، شبکه فناوری، شبکه اطلاعات، شبکه سرمایه، شبکه حمل‌ونقل. سرنوشت کشورها نه با توپخانه تعیین می‌شود، نه با شعار؛ با این تعیین می‌شود که چه کسی برای بقا و رشد «ضروری» باشد. کشور ضروری، کشور قدرتمند است. امروز جهان در سکوت به سمت لحظه‌ای پیش می‌رود که در آن امضای یک قرارداد مهم‌تر از شلیک یک گلوله باشد.

راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵ آمریکا: بازتعریف اولویت‌ها در نظم جهانی

گزارش «راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا»^۱ که در نوامبر ۲۰۲۵ منتشر شده است، سند رسمی راهبردی دولت ایالات متحده در حوزه امنیت ملی محسوب می‌شود. تهیه و انتشار این گزارش در چارچوب اختیارات قوه مجریه آمریکا و تحت هدایت مستقیم دولت دوم دونالد ترامپ صورت گرفته و از نظر محتوایی، بازتاب‌دهنده جهان‌بینی، اولویت‌ها و فلسفه سیاست خارجی این دولت است. گزارش صرفاً یک سند توصیفی نیست، بلکه تلاشی آگاهانه برای بازتعریف مفهوم «راهبرد» در سیاست خارجی آمریکا و فاصله‌گیری از الگوهای مسلط پس از جنگ سرد به شمار می‌رود. در این سند، امنیت ملی صرفاً به معنای نظامی در نظر گرفته نشده، بلکه مجموعه‌ای درهم‌تنیده از امنیت سیاسی، اقتصادی، صنعتی، فرهنگی، فناورانه، جمعیتی و حتی معنوی جامعه آمریکا تلقی می‌شود. گزارش به‌صراحت اعلام می‌کند که هدف نهایی راهبرد امنیت ملی، حفظ ایالات متحده به‌عنوان یک جمهوری مستقل، مقتدر، ثروتمند و باثبات است که بتواند منافع شهروندان خود را در اولویت مطلق قرار دهد.

بخش آغازین گزارش با طرح این پرسش کلیدی شروع می‌شود که «راهبرد آمریکایی دقیقاً چیست؟» و بلافاصله به نقد تند سیاست خارجی ایالات متحده از پایان جنگ سرد تاکنون می‌پردازد. نویسندگان گزارش معتقدند که در سه دهه گذشته، آمریکا عملاً فاقد راهبرد واقعی بوده و آنچه به‌عنوان راهبرد معرفی شده، بیشتر فهرستی از آرزوها، ارزش‌های انتزاعی و شعارهای اخلاقی بوده است تا یک طرح منسجم مبتنی بر پیوند واقع‌گرایانه میان اهداف و ابزارها.

به‌زعم گزارش، نخبگان سیاست خارجی آمریکا پس از فروپاشی شوروی دچار این توهم شدند که ایالات متحده باید و می‌تواند بر کل جهان سیطره دائمی داشته باشد. نتیجه این رویکرد، گسترش بی‌حد تعهدات نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا در نقاطی بود که ارتباط مستقیمی با منافع حیاتی کشور نداشتند. این سیاست نه تنها موجب فرسایش منابع مالی و انسانی آمریکا شد، بلکه به تضعیف

طبقه متوسط، تخریب پایه صنعتی و وابستگی فزاینده به زنجیره‌های تأمین خارجی انجامید.

در این تحلیل، جهانی‌سازی افسارگسیخته و «تجارت آزاد» بدون ملاحظات امنیتی، یکی از بزرگ‌ترین خطاهای راهبردی معرفی می‌شود؛ خطایی که به انتقال صنایع کلیدی به خارج، افزایش کسری تجاری و وابستگی خطرناک آمریکا به رقبا انجامید. همچنین گزارش، نهادهای بین‌المللی و ساختارهای فراملی را متهم می‌کند که با تضعیف حاکمیت ملی کشورها - از جمله خود آمریکا - عملاً به ابزار محدودکننده قدرت دولت-ملت‌ها تبدیل شده‌اند.

در مجموع، این بخش از گزارش یک تشخیص بحران راهبردی ارائه می‌دهد: آمریکا نه تنها اهداف نامشخصی را دنبال کرده، بلکه با همین سیاست‌ها، ابزارهای قدرت خود را نیز تضعیف کرده است. در ادامه، گزارش دولت ترامپ را به عنوان یک نقطه گسست راهبردی معرفی می‌کند. به زعم نویسندگان، سیاست خارجی ترامپ در دوره نخست و دوم ریاست جمهوری او، تلاشی آگاهانه برای بازگشت به واقع گرایی، تمرکز بر منافع ملی و رهایی از تعهدات پرهزینه و نامرتبب بوده است. گزارش تأکید می‌کند که این تغییر مسیر «اجتناب‌ناپذیر» نبوده، بلکه نتیجه تصمیم‌های سیاسی آگاهانه است. دولت ترامپ، به ویژه در دوره دوم، خود را وارث اصلاح مسیری می‌داند که هدف آن ورود آمریکا به «عصر طلایی جدید» است. در این چارچوب، راهبرد امنیت ملی جدید بر سه پرسش بنیادین بنا شده: آمریکا چه می‌خواهد؟ با چه ابزارهایی می‌خواهد به آن برسد؟ و چگونه باید میان اهداف و ابزارها پیوند برقرار کند؟

در پاسخ به پرسش «آمریکا چه می‌خواهد؟»، گزارش ابتدا بر اهداف بنیادین داخلی تمرکز می‌کند. در رأس این اهداف، بقای آمریکا به عنوان یک جمهوری مستقل و حاکم قرار دارد. امنیت سرزمینی، حفاظت از شهروندان، کنترل مرزها، مقابله با نفوذ خارجی، و جلوگیری از تهدیدهای غیرنظامی مانند قاچاق مواد مخدر، مهاجرت بی‌رویه و جنگ شناختی، همگی در زمره امنیت ملی تعریف می‌شوند. گزارش تأکید ویژه‌ای بر کنترل کامل مرزها و نظام مهاجرتی دارد و مهاجرت انبوه را نه صرفاً یک

مسئله اجتماعی، بلکه یک تهدید مستقیم امنیت ملی می‌داند. در نگاه این سند، هیچ کشوری بدون کنترل مرزهای خود نمی‌تواند حاکمیت واقعی داشته باشد.

در حوزه نظامی، هدف، حفظ قدرتمندترین ارتش جهان با تمرکز بر بازدارندگی، پیروزی سریع در جنگ‌های احتمالی و حداقل‌سازی تلفات است. در کنار آن، تقویت بازدارندگی هسته‌ای، توسعه سامانه‌های دفاع موشکی نسل جدید (از جمله «گنبد طلایی» برای خاک آمریکا)، و حفظ برتری فناوریانه، عناصر کلیدی امنیت ملی محسوب می‌شوند.

از منظر اقتصادی، گزارش اقتصاد آمریکا را «ستون فقرات امنیت ملی» معرفی می‌کند. بازسازی پایگاه صنعتی، خودکفایی در تولیدات راهبردی، استقلال انرژی، حفاظت از مالکیت فکری، و حفظ برتری فناوریانه در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، زیست‌فناوری و کوانتوم، همگی به‌عنوان اولویت‌های امنیتی مطرح می‌شوند.

در نهایت، گزارش به شکلی غیرمعمول در اسناد امنیت ملی، بر سلامت فرهنگی و معنوی جامعه آمریکا تأکید می‌کند و آن را شرط لازم امنیت بلندمدت می‌داند. خانواده، کار، هویت ملی و خوش‌بینی اجتماعی، از دید این سند، دارایی‌های راهبردی آمریکا هستند.

پس از ترسیم اهداف داخلی، گزارش به منافع خارجی می‌پردازد. این منافع به‌صورت گزینشی و اولویت‌بندی‌شده تعریف شده‌اند. در رأس آن‌ها، ثبات نیمکره غربی و جلوگیری از نفوذ قدرت‌های رقیب در حیط خلوت آمریکا قرار دارد.

در سطح جهانی، حفظ آزادی کشتیرانی، امنیت زنجیره‌های تأمین، جلوگیری از سلطه یک قدرت واحد بر مناطق راهبردی، و تضمین نقش آمریکا در تعیین استانداردهای فناوریانه آینده، اهداف اصلی معرفی می‌شوند. نکته مهم این بخش آن است که گزارش صراحتاً می‌گوید آمریکا قصد ندارد همه مشکلات جهان را حل کند؛ بلکه تنها بر منافع حیاتی تمرکز خواهد کرد.

در بخش سوم سند، نویسندگان به ارزیابی ابزارهای در دسترس آمریکا می‌پردازند. اقتصاد بزرگ،

دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی، نظام مالی پیشرفته، برتری فناوریانه، شبکه متحدان، موقعیت جغرافیایی ممتاز و قدرت نرم فرهنگی، همگی به عنوان مزیت‌های راهبردی معرفی می‌شوند. در کنار این مزایا، گزارش اقدامات دولت ترامپ برای بازسازی توان داخلی از حذف سیاست‌های تبعیض‌آمیز، آزادسازی انرژی، بازصنعتی‌سازی و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نو را مکمل ابزارهای قدرت خارجی می‌داند.

در قلب سند، مجموعه‌ای از اصول راهبردی قرار دارد که فلسفه سیاست خارجی دولت ترامپ را شکل می‌دهند. «اول آمریکا»، «صلح از طریق قدرت»، تمایل به عدم مداخله مگر در صورت ضرورت، واقع‌گرایی منعطف، تقدم دولت-ملت، دفاع از حاکمیت، حفظ توازن قوا، حمایت از کارگر آمریکایی، انصاف در روابط بین‌الملل و شایسته‌سالاری، همگی اصولی هستند که چارچوب تصمیم‌گیری را تعیین می‌کنند. این اصول نشان می‌دهد که سند به طور آگاهانه از لیبرالیسم مداخله‌گر و حتی رئالیسم کلاسیک فاصله می‌گیرد و به نوعی واقع‌گرایی ملی‌گرایانه نزدیک می‌شود.

در سطح عملیاتی، پایان عصر مهاجرت انبوه، حفاظت از آزادی‌های بنیادین، انتقال بار امنیتی به متحدان، استفاده از صلح‌سازی فعال برای بازآرایی ژئوپلیتیک و تمرکز بر امنیت اقتصادی، مهم‌ترین اولویت‌ها هستند. در حوزه اقتصاد، متوازن‌سازی تجارت، امنیت زنجیره‌های تأمین، بازصنعتی‌سازی، احیای صنایع دفاعی و سلطه انرژی، به عنوان ابزارهای کلیدی امنیت ملی معرفی می‌شوند.

در بخش پایانی، گزارش به تحلیل مناطق مختلف جهان می‌پردازد. در نیمکره غربی، احیای دکترین مونرو با «متمم ترامپ» و مقابله با نفوذ قدرت‌های غیرمنطقه‌ای محور اصلی است. در آسیا، تمرکز بر رقابت اقتصادی و بازدارندگی نظامی در برابر چین، به‌ویژه در مسئله تایوان و زنجیره‌های تأمین، برجسته می‌شود. در اروپا، گزارش به بحران هویتی و جمعیتی اروپا اشاره کرده و خواهان اروپایی قوی اما مستقل‌تر در حوزه دفاعی است. در خاورمیانه، انتقال بار امنیتی، پرهیز از جنگ‌های بی‌پایان و تمرکز بر صلح و سرمایه‌گذاری، خط‌مشی اصلی است. در آفریقا نیز گذار از کمک‌محوری به سرمایه‌گذاری و شراکت اقتصادی توصیه می‌شود.

در مجموع، این گزارش را می‌توان مانیفست راهبردی یک آمریکا ملی‌گرا، واقع‌گرا و گزینشی دانست. سند، به‌صراحت پایان دوره هژمونی لیبرال و مداخله‌گر آمریکا را اعلام می‌کند و به‌جای آن، الگویی مبتنی بر قدرت سخت، اقتصاد ملی، حاکمیت و اولویت‌بندی منافع ارائه می‌دهد. این راهبرد، اگرچه انسجام درونی بالایی دارد، اما پیامدهای مهمی برای نظم بین‌الملل، متحدان سنتی آمریکا و کشورهایمانند ایران دارد؛ زیرا نشان می‌دهد آمریکا کمتر به ارزش‌های جهان‌شمول و بیشتر به منافع ملموس و معاملاتی می‌اندیشد.

نکته بسیار مهم درباره این سند آن است که ایران دیگر در مرکز راهبرد امنیت ملی آمریکا قرار ندارد. برخلاف اسناد دهه‌های گذشته که ایران را در کنار چین و روسیه به‌عنوان تهدیدهای محوری معرفی می‌کردند، در این راهبرد تمرکز اصلی آمریکا به‌وضوح بر چین (رقیب راهبردی اصلی) و سپس بر بازتنظیم اروپا و مهار مهاجرت و اقتصاد داخلی است.

در این چارچوب، ایران به‌عنوان یک بازیگر مزاحم منطقه‌ای دیده می‌شود، نه یک تهدید وجودی برای نظم جهانی یا امنیت آمریکا. این تنزل جایگاه، هم تهدید است و هم فرصت: تهدید از این جهت که ایران از «اولویت‌دار بودن» خارج می‌شود و فرصت از این جهت که احتمال درگیری مستقیم و پرهزینه کاهش می‌یابد.

این سند به‌صراحت اعلام می‌کند که دوران تمرکز دائمی آمریکا بر خاورمیانه به پایان رسیده است. آمریکا دیگر نه به‌دنبال «مهندسی نظم سیاسی منطقه» است و نه مایل به جنگ‌های بلندمدت. این تغییر برای ایران بسیار تعیین‌کننده است. از یک‌سو، این به معنای کاهش فشار نظامی مستقیم آمریکا بر ایران است؛ یعنی احتمال حمله گسترده، اشغال یا درگیری طولانی‌مدت بسیار پایین‌تر از گذشته ارزیابی می‌شود. از سوی دیگر، آمریکا تلاش می‌کند بار مهار ایران را به بازیگران منطقه‌ای (به‌ویژه رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی همسو) منتقل کند. این یعنی فشار غیرمستقیم، منطقه‌ای و چندلایه افزایش می‌یابد، حتی اگر حضور مستقیم آمریکا کاهش یابد.

در متن سند، به‌طور ضمنی به این امر اشاره شده که ایران نسبت به سال‌های گذشته تضعیف شده

است؛ چه به دلیل ضربات رژیم صهیونیستی، چه فشارهای اقتصادی، و چه عملیات‌های نظامی محدود آمریکا. این برداشت پیامد مهمی دارد: آمریکا دیگر ایران را بازیگری نمی‌بیند که بتواند به تنهایی نظم منطقه‌ای را به چالش بکشد، بلکه آن را قابل مهار با هزینه کم تلقی می‌کند. در نتیجه، سیاست آمریکا به جای «بازدارندگی سنگین»، به سمت مدیریت، کنترل و فرسایش تدریجی نفوذ ایران حرکت می‌کند. این رویکرد برای ایران خطرناک است، زیرا کمتر جلب توجه می‌کند اما در بلندمدت **فرساینده‌تر** است.

یکی از پیامدهای کلیدی این راهبرد برای ایران، کنار گذاشتن ایده توافق جامع هسته‌ای شبیه برجام است. این سند نشان می‌دهد آمریکا دیگر علاقه‌ای به توافقات بزرگ، چندجانبه و پرهزینه سیاسی ندارد. در عوض، رویکرد ترجیحی واشنگتن، اقدامات محدود، موردی و بازدارندگی سخت است: یعنی جلوگیری از عبور ایران از آستانه هسته‌ای، بدون تلاش جدی برای ادغام ایران در نظم اقتصادی جهانی. این یعنی ایران در وضعیتی میان «نه جنگ، نه توافق» باقی می‌ماند؛ وضعیتی که فشار اقتصادی را تثبیت می‌کند اما احتمال انفجار نظامی را پایین نگه می‌دارد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این سند برای ایران، افزایش آزادی عمل رژیم صهیونیستی است. آمریکا در این راهبرد، امنیت رژیم صهیونیستی را خط قرمز قطعی می‌داند، اما هم‌زمان تمایل دارد هزینه مهار ایران را بر دوش رژیم صهیونیستی بگذارد. این به معنای چراغ سبز غیررسمی به عملیات‌های اطلاعاتی، سایبری و حتی نظامی محدود علیه منافع ایران است؛ بدون آنکه آمریکا مستقیماً وارد میدان شود. برای ایران، این یعنی سطح درگیری پایین اما دائمی افزایش می‌یابد، حتی اگر جنگ بزرگی رخ ندهد.

راهبرد آمریکا به وضوح بر تقویت محور کشورهای عربی ثروتمند، باثبات و سرمایه‌محور تکیه دارد. گسترش توافقات‌های ابراهیم، همکاری اقتصادی، انرژی، فناوری و حتی هسته‌ای صلح‌آمیز میان آمریکا، رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی، عملاً ایران را بیرون از نظم نوظهور خاورمیانه قرار می‌دهد. این یک تهدید راهبردی بلندمدت است: نه به خاطر جنگ، بلکه به دلیل حذف ایران از زنجیره‌های

سرمایه، فناوری و تجارت منطقه‌ای. اگر این روند تثبیت شود، ایران ممکن است با منطقه‌ای روبه‌رو شود که بدون نیاز به تقابل مستقیم، از نظر اقتصادی و فناورانه از آن عبور کرده است. با وجود همه تهدیدها، این سند یک فرصت بالقوه نیز برای ایران ایجاد می‌کند. راهبرد آمریکا به شدت ضدایدئولوژیک و معامله‌محور است. آمریکا دیگر به دنبال «تغییر رژیم»، «دموکراتیزه‌سازی» یا «مهندسی فرهنگی» نیست؛ بلکه فقط می‌خواهد تهدیدی متوجه منافعش نباشد. این یعنی اگر ایران بتواند هزینه تهدید تلقی شدن را کاهش دهد (مثلاً از طریق مدیریت تنش منطقه‌ای یا محدودسازی برخی رفتارهای پرهزینه)، فضای مانور دیپلماتیک - ولو محدود - ممکن می‌شود. البته این فرصت تنها در صورتی فعال می‌شود که تهران نیز از نگاه صرفاً ایدئولوژیک فاصله بگیرد و منطق هزینه-فایده را بپذیرد.

از منظر این راهبرد، ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در رقابت آمریکا و چین ندارد. این یک واقعیت مهم است. ایران نه به عنوان متحد استراتژیک چین دیده می‌شود و نه به عنوان میدان اصلی رقابت. این یعنی آمریکا احتمالاً منابع زیادی برای مهار ایران هزینه نخواهد کرد، اما هم‌زمان اجازه نخواهد داد ایران به سکوی نفوذ مؤثر چین یا روسیه در خاورمیانه تبدیل شود. بنابراین، هرگونه نزدیکی بیش‌ازحد ایران به چین، ممکن است با واکنش غیرمستقیم اما هدفمند آمریکا مواجه شود.

در جمع‌بندی می‌توان گفت این راهبرد ایران را از مرکز توجه خارج کرده، خطر جنگ مستقیم را کاهش داده، اما فشارهای غیرمستقیم، منطقه‌ای و اقتصادی را تثبیت کرده است. ایران در این نظم جدید، نه دشمن اصلی است و نه شریک بالقوه؛ بلکه بازیگری است که اگر هزینه‌زا باشد مهار می‌شود و اگر مدیریت‌پذیر باشد، نادیده گرفته می‌شود. این وضعیت اگرچه در کوتاه‌مدت از تنش‌های بزرگ می‌کاهد، اما در بلندمدت می‌تواند به انزوای تدریجی و فرسایش قدرت منطقه‌ای ایران بینجامد، مگر آنکه تهران استراتژی خود را متناسب با این تغییر بنیادین تنظیم کند.

کوتاه از جهان

افزایش صادرات عناصر نادر خاکی چین پس از نشست آمریکا و چین

صادرات عناصر خاکی کمیاب چین در ماه نوامبر (نخستین ماه پس از توافق روسای جمهور چین و ایالات متحده) با هدف تسریع حمل و نقل مواد معدنی حیاتی از بزرگترین پالایشگاه جهان افزایش یافت. بر اساس آمار اداره کل گمرک چین، صادرات در این ماه برای دومین ماه متوالی رو به رشد بوده و نسبت به اکتبر ۲۶.۵ درصد افزایش یافته و به ۵۴۹۳.۹ تن رسیده است. کنترل صادرات بر ۱۷ ماده معدنی مورد استفاده در حوزه‌های گوناگونی چون خودرو، لوازم الکترونیکی مصرفی و دفاعی (که از ماه آوریل اعمال شده) ماه‌ها اختلالاتی در زنجیره تامین مرتبط ایجاد کرده است. الزام به اخذ مجوز برای هر صادرات، کمبودهایی پدید آورده که بخش‌هایی از زنجیره تامین خودرو را متوقف کرده و اهرم فشار قابل توجهی به چین در مذاکرات تجاری با ایالات متحده بخشیده است.

چین برای نخستین بار «مجوزهای عمومی» (مجوزهای یک‌ساله با هدف تسریع صادرات پس از دیدار شی و ترامپ) صادر کرده است و این مجوزها احتمالا از سال آینده بر داده‌های تجاری تاثیر خواهند گذاشت. صادرات عناصر خاکی کمیاب از ابتدای سال ۲۰۲۵ تاکنون به ۵۸,۱۹۳.۱ تن رسیده که نشان‌دهنده افزایش ۱۱.۶ درصدی نسبت مدت زمان مشابه در سال گذشته است.

افزایش صادرات چین در پی آتش‌بس تعرفه‌ای

صادرات چین احتمالا در ماه نوامبر (پس از کاهش غیرمنتظره در ماه اکتبر) به رشد بازگشته است؛ زیرا تولیدکنندگان برای بهره‌برداری از آتش‌بس جدید تعرفه‌ای با ایالات متحده، به سرعت تولید خود را افزایش دادند. این آتش‌بس در اواخر اکتبر، پس از تشدید شدید تنش‌ها میان دو اقتصاد برتر جهان، با توافق رئیس‌جمهور آمریکا و همتای چینی وی، حاصل شد که بر اساس آن دو طرف تعرفه‌های خود را کاهش داده و اجرا مجموعه‌ای از موانع تجاری دیگر را متوقف کردند. بر اساس پیش‌بینی‌ها، محموله‌های خروجی از دومین اقتصاد بزرگ جهان در ماه نوامبر ۳.۸ درصد نسبت به سال گذشته افزایش یافته است؛ این در حالی است که ماه قبل کاهش ۱.۱ درصدی (بدترین عملکرد از فوریه) ثبت

شده بود. پیش‌بینی می‌شود واردات نیز ۲.۸ درصد افزایش یابد، در حالی که در ماه قبل رشد ناچیز (۱ درصد) داشته است؛ چراکه رکود طولانی‌مدت همچنان بر اعتماد مصرف‌کننده و بازیگران اقتصادی تاثیرگذار است.

تولیدکنندگان چینی، سال گذشته را صرف تلاش برای ورود به بازارهای جدید در اروپا، آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه کردند، اما کند شدن رشد جهانی و افزایش موانع تجاری، صاحبان بنگاه‌ها را با دشواری در پر کردن مجدد دفاتر سفارش مواجه ساخته است. بررسی‌های رسمی نشان می‌دهد که فعالیت بنگاه‌های چین در ماه نوامبر برای هشتمین ماه متوالی کاهش یافته و سفارشات جدید و صادراتی همچنان در حالت رکود قرار دارند. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که کاهش دسترسی به بازار ایالات متحده، رشد صادرات چین را کاهش داده است. با وجود آتش‌بس، تعرفه‌های آمریکا بر کالاهای چینی همچنان حدود ۵۰ درصد است.

تحلیلگران چینی بر این باورند که این کشور احتمالاً سال آینده به هدف رشد اقتصادی سالانه حدود ۵ درصد پاییند خواهد ماند؛ زیرا پکن برنامه پنج‌ساله جدیدی را با تمرکز بر افزایش تقاضای مصرف‌کننده و پیشرفت خوداتکایی در فناوری آغاز خواهد کرد.

رای‌گیری اتحادیه اروپا در مورد توافق تجاری مرکوسور

دانمارک، که ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را بر عهده دارد، اعلام کرد که کشورهای عضو این اتحادیه اوایل هفته آینده به رای‌گیری درباره امضای توافق تجاری با بلوک مرکوسور در آمریکای جنوبی خواهند پرداخت. اتحادیه اروپا و بلوک مرکوسور متشکل از آرژانتین، برزیل، پاراگوئه و اروگوئه، دسامبر گذشته (پس از حدود ۲۵ سال مذاکره) به این توافق دست یافتند. با این حال، فرانسه و برخی دیگر از کشورهای عضو به دلیل نگرانی از آسیب افزایش واردات به کشاورزان خود، تردید نشان داده‌اند.

کمیسیون اروپا، که مذاکرات این توافق را بر عهده داشته، به دنبال تایید اعضای اتحادیه است تا اورزولا فون در لاین، رئیس کمیسیون، بتواند برای امضای آن به برزیل سفر کند. نتیجه رای‌گیری نامشخص

است و تصویب توافق تجاری نیازمند اکثریت واجد شرایط، یعنی موافقت ۱۵ عضو اتحادیه که ۶۵ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. آلمان، اسپانیا و کشورهای شمال اروپا از حامیان آشکار آن هستند، اما لهستان مخالفت خود را اعلام کرده و مواضع فرانسه و ایتالیا نامشخص است. در صورت رای مخالف یا ممتنع سه کشور یادشده به علاوه یک کشور دیگر، توافق رد خواهد شد.

هیئت اجرایی اتحادیه اروپا این توافق را در سپتامبر با افزودن سازوکاری برای تعلیق دسترسی ترجیحی مرکوسور به برخی محصولات کشاورزی مانند گوشت گاو، مرغ و شکر، ارائه کرد تا مخالفت‌ها را کاهش دهد. حامیان توافق تاکید می‌کنند که امضا این موافقت‌نامه، پایه اساسی راهبرد تنوع‌بخشی به بازارها و دسترسی بیشتر به مواد معدنی حیاتی در شرایط ژئوپلیتیکی کنونی (مانند تعرفه‌های ایالات متحده و محدودیت‌های صادراتی چین بر عناصر خاکی کمیاب) است. برخی دیپلمات‌های اتحادیه اروپا اظهار داشتند که فرانسه به دنبال به تعویق انداختن رای‌گیری تا ژانویه است و یکی از آنان هشدار داد: «اگر در روزهای آینده مرکوسور را امضا نکنیم، این پیمان از بین خواهد رفت. اگر نتوانیم بر سر مرکوسور به توافق برسیم، دیگر نیازی به سخن از حاکمیت اروپایی نیست؛ ما خود را از منظر ژئوپلیتیکی بی‌اهمیت خواهیم کرد».

تسریع در امضا موافقت‌نامه تجارت آزاد چین و شورای همکاری خلیج فارس

وزارت امور خارجه چین اعلام کرد که وزیر امور خارجه این کشور، اعضای شورای همکاری خلیج فارس را تحت فشار قرار داده تا مذاکرات بیش از ۲۰ ساله در مورد توافق تجارت آزاد با چین را نهایی کنند. وی این فوریت را به افزایش حمایت‌گرایی و یکجانبه‌گرایی نسبت داد و تاکید کرد که تجارت آزاد «مورد حمله» قرار گرفته است. وانگ یی در جریان سفر سه‌روزه خود به خاورمیانه (که از امارات متحده عربی آغاز شده و در اردن به پایان می‌رسد)، در ریاض به طور جداگانه با جاسم محمد البدیوی، دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس، و همچنین مقامات ارشد عربستان دیدار کرد. به گفته وزارت امور خارجه چین، وی در دیدار با البدیوی اظهار داشت: «مذاکرات بیش از ۲۰ سال طول کشیده و شرایط در همه جنبه‌ها آماده است؛ زمان تصمیم‌گیری نهایی فرا رسیده است». وانگ افزود که موافقت‌نامه تجارت

آزاد، «سیگنال محکمی به جهان در مورد دفاع از چندجانبه‌گرایی» ارسال خواهد کرد و چین از تقویت استقلال و هماهنگی راهبردی با این بلوک حمایت می‌کند. وی همچنین خاطرنشان کرد که چین در تعمیق همکاری با شورای همکاری خلیج فارس در زمینه‌های اقتصاد، تجارت، سرمایه‌گذاری و سایر حوزه‌ها منافع مشترک دارد.

چین و عربستان سعودی بر سر برقراری روابط نزدیک‌تر در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی به توافق رسیدند و پکن از نقش ریاض در دیپلماسی و امنیت خاورمیانه تمجید کرد. بیانیه مشترکی که خبرگزاری رسمی چین، شینهوا، منتشر کرد، به حمایت از ارتقای روابط عربستان سعودی و ایران و همچنین حمایت هر دو طرف از «حل و فصل جامع و عادلانه» مسئله فلسطین اشاره داشت. این بیانیه بیان می‌دارد: «چین از نقش رهبری و تلاش‌های عربستان سعودی برای دستیابی به امنیت و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی قدردانی می‌کند.» بر اساس بیانیه وزارت امور خارجه چین، وانگ به همتای سعودی خود گفت که چین عربستان سعودی را «اولویت دیپلماسی خاورمیانه» و شریکی مهم در دیپلماسی جهانی می‌داند و همکاری بیشتر در زمینه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر و سرمایه‌گذاری را تشویق کرد.

تازه های نشر مدیریت دیپلماسی اقتصادی و آینده پژوهی

پایش تحولات تجارت جهانی
شماره ۱۲۰



مزایا و چالش های
تجارت آزاد با اوراسیا



راهنما جامع و ابزارهای کاربردی
برای مشارکت بخش خصوصی
در توسعه مهارت ها



راهنما بهره برداری از
ظرفیت های موافقت نامه
تجارت آزاد میان ایران و
اتحادیه اقتصادی اوراسیا



مدل توسعه بازار فناوری ایران در
ازبکستان



سرمایه انسانی پنهان



دولت کارآمد در جهان
پرتلاطم





مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

تهران، خیابان طالقانی،

نمایش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

تلفن: ۰۲۱ ۸۵۷۳۰۰۰۰

ICCIMA.IR